

غلامرضا پهلوی

جلال فرهمند

غلامرضا پهلوی پنجمین فرزند رضا شاه از توران امیرسلیمانی به تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. اندکی بعد از تولد وی مادرش از رضا شاه جدا می‌شود. از همان زمان غلامرضا با مادرش در خانه‌ای که رضاخان برایشان تهیه کرده بود زندگی می‌کرد.

وی تحصیلات ابتدایی را در ایران گذراند. در سال ۱۳۱۳ همراه سه برادر دیگرش عبدالرضا، احمدرضا و محمودرضا برای ادامه تحصیلات به سوئیس مدرسه لوروزه فرستاده می‌شوند.^۱ مدرسه لوروزه همان مدرسه‌ای است که محمدرضا در آن مشغول تحصیل بود و در سال ۱۳۱۵ همگی برادرها به اتفاق محمدرضا به تهران برمی‌گردند و در دبیرستان نظام مشغول به تحصیل می‌شوند.^۲

در سال ۱۳۲۰ پس از تبعید رضاخان، غلامرضا و دیگر برادرانش مجبور می‌شوند پدر را همراهی کرده به آفریقای جنوبی بروند. اندکی بعد از مرگ رضا شاه غلامرضا که هنوز اجازه بازگشت به ایران را نداشت راهی آمریکا شد و در مدرسه پرینستن مشغول تحصیل شد. غلامرضا در نامه‌ها و تلگرافهای متعدد از محمدرضا درخواست می‌کند که اجازه دهد به ایران بازگردد اما جواب مثبتی نمی‌شنود. وی علت عدم قبول تقاضای خودش را دخالت تاج‌الملوک می‌داند:

تلگرافی به شاه زدم که بلکه بتوانم برای تابستان به ایران بیایم و وضعیت خود را و شما را روبه‌راه بنمایم. چون اگر خود با شاه روبه‌رو شوم وضعیت خیلی فرق می‌کند

۱. خاطرات دست نویس توران امیرسلیمانی موجود در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲. همان.

تا آن که انسان کاغذ و تلگراف بفرستند. اگر اجازه بدهد خیلی خوب می‌شود؛ فقط برای تابستان و شاید بعدش هم به اتفاق دوباره به آمریکا آمده یا آن که به اروپا بروم. اگر شاه خود به کارها رسیدگی می‌کرد و مادرش دخالت نمی‌نمود خیلی گمان می‌رفت که من تا به حال ده بار به ایران می‌آمدم و اقلأ از دیدار وطن، هموطنان و فامیل برخوردار می‌شدم. حالا چون علیرضا نمی‌تواند برگردد ما هم باید به آتش او بسوزیم.^۱ چند دفعه به برادرم (شاه) متذکر شدم که اجازه دهند که من به ایران برگردم ولی هیچ جوابی نداده است. در دفعه آخر به او نوشتم یا اجازه دهد به ایران بیایم و یا وسیله آمدن شما را فراهم آورند.^۲

غلامرضا پس از اقامت یک ساله در آمریکا با جلب موافقت محمدرضا به ایران باز می‌گردد و وارد دانشکده افسری می‌شود و در مهر ۱۳۲۷ دانشکده نظام را به پایان می‌برد.^۳ وی در اسفند ۱۳۵۰ به درجه سرتیپی می‌رسد. غلامرضا به عنوان یک مقام رسمی نظامی به شمار می‌رفت و در ضیافت‌های خارجی و داخلی به جای شاه حاضر می‌شد:

قبل از تولد ولیعهد و پس از درگذشت تنها برادر تنی شاه علی‌رضا] غلامرضا بسیاری از وظایف تشریفاتی ولایتعهدی را عهده‌دار بود و در سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ چنین شایع شده بود که او رسماً به عنوان ولیعهدی برگزیده خواهد شد. در اوایل سال ۱۹۵۹ عده‌ای از سیاستمداران و نظامیان سعی کردند که غلامرضا را به درجه ولایتعهدی برسانند، چون انتظار سقوط سریع شاه را داشتند، ولی این موضوع با تولد رضا، پسرش، خاتمه یافت.^۴

اهمّ مشاغل وی عبارت بود از ریاست کمیته المپیک، ریاست باشگاه سوارکاران، آجودان ویژه شاه، ریاست عالی بازرسی ویژه ستاد فرماندهی عالی، عضو شورای نیابت سلطنت.^۵

۱. سند شماره ۷ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۲. سند شماره ۱۰ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. خاطرات دست نویس توران امیرسلیمانی موجود در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۴. از ظهور تا سقوط. ترجمه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶. ج اول. ص ۱۱۱.

۵. از ظهور تا سقوط. همان. ص ۱۱۰.



مراسم عروسی غلامرضا پهلوی و هما اعلم [۱۶۴۹-۱ سپ]

ازدواج

غلامرضا پهلوی در سال ۱۳۲۶ با هما اعلم، دختر امیر اعلم پزشک رضا شاه که از طرف مادری نوه وثوق الدوله می‌باشد، ازدواج کرد. غلامرضا و هما به لحاظ نسبی نتیجه دو خواهر بودند: یکی مادر بزرگ توران امیرسلیمانی و یکی مادر وثوق الدوله که هر دو خواهرهای امین الدوله صدراعظم بودند. ثمره این ازدواج دو فرزند بود یکی دختر به نام مهرناز که در سن سه سالگی بر اثر بیماری در یکی از بیمارستانهای پاریس درگذشت و دیگری پسری به نام بهمن که از بدو تولد تحت تربیت یک خانم پرستار آلمانی قرار گرفت. بهمن در سن پنج سالگی به راحتی به آلمانی تکلم می‌کرد و دوره کودکی‌اش را در کودکستان آلمانی در ایران گذراند و در تابستان سال ۱۳۴۱ رهسپار آلمان شد و در مدرسه‌ای در شمال هامبورگ مشغول تحصیل شد.^۱ اولیای مدرسه از وضعیت تحصیلی و روحی بهمن راضی نبودند و این مطلب را کراراً به غلامرضا متذکر می‌شدند.^۲ توران امیرسلیمانی در خاطرات خود در مورد نحوه جدایی غلامرضا پهلوی از هما اعلم چنین می‌نویسد:

یک روز نشسته بودم والا حضرت تنها آمد خیلی ناراحت، و به من گفت مادر امروز بی‌جهت هما خانم برخاست و پس از صرف صبحانه گفت می‌روم منزل مادرم و دیگر برنمی‌گردم، در حالی که حتی کلمه‌ای هم بین ما دعوا و دل‌تنگی پیش نیامده است. ... شب من قضیه را به ملک‌پور گفتم. او گفت من هم مدتی است بعضی صحبتها در اطراف هما خانم می‌شنوم و از قرار، آقای ابتهاج مدتی است که با ایشان سواری می‌کند ... غلامرضا، گیلان‌شاه پیشکار خود را پیش مادر هما اعلم فرستاده که علت چیست؟ مادرش در جواب گفت من نمی‌دانم، همین قدر می‌دانم که می‌گوید من دیگر نمی‌روم؛ طلاق می‌خواهم. و تلاش درباریان هم به نتیجه نرسید ... و بعد از هفت سال زندگی مشترک، غلامرضا به گیلان‌شاه وکالت می‌دهد که طلاق را بدهد ... هما اعلم سه ماه بعد از طلاق از غلامرضا با ابتهاج فرد محبوب خودش ازدواج کرد.^۳

دومین ازدواج غلامرضا با منیژه جهانبانی دختر سرلشکر منصور جهانبانی (برادر سپهبد امان‌الله جهانبانی) بود. پدر زن غلامرضا مدتی رئیس پلیس راه آهن بود و سپس

۱. خاطرات دست نویس توران امیرسلیمانی موجود در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد شماره ۲۰ و ۱۸-۳-۱۲۶ پ.

۳. خاطرات دست نویس توران امیرسلیمانی موجود در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.



از راست منیژه جهانبانی، غلامرضا پهلوی، چنگیز وشمگیر، امیرمصطفی امیرسلیمانی و توران امیرسلیمانی [۵۳۷۰-۱-پ]

سناتور شد. دارودسته جهانبانی نیز در دربار نفوذ داشتند و مادر زن غلامرضا به عنوان نماینده شیراز به مجلس راه یافت.^۱

غلامرضا از منیژه جهانبانی صاحب سه فرزند به نامهای مریم، آذرخت و بهرام می‌باشد.

خصوصیات اخلاقی

در میان اعضای خاندان پهلوی غلامرضا به عنوان فردی فاقد شخصیت و پول دوست و خسیس شهره است. احمد علی مسعود انصاری نمونه‌ای از خست غلامرضا را بعد از فرار از ایران چنین توصیف می‌کند:

وضع مالی غلامرضا نیز که هم اکنون مقیم انگلیس است خوب و با همان خست همیشگی زندگیش را اداره می‌کند ... مراسم شب سال شاه بود. اعضای خانواده و دوستان یکایک از نقاط مختلف جهان به قاهره می‌آمدند و جالب اینکه همان زمان شاهپور غلامرضا پهلوی از لندن پیغام داد که چون پول تهیه بلیط و مخارج سفر را ندارد نمی‌تواند در شب سال مرگ برادرش شرکت کند، که البته همه می‌دانستند این یک بهانه بود و نشان دیگری از خست او که مشهور خاص و عام بود والا با زندگی مرفه و پولهای فراوانی که او داشت این هزینه‌ها به حساب نمی‌آمد. به همین سبب هم بر خلاف انتظار وی، فرح یا اشرف برای او پولی نفرستادند و او هم در مراسم شرکت نکرد.^۲

مورد دیگر، آن زمانی که یک نفر به او گفته بود که به فراماسونهایی که بعد از انقلاب به خارج آمده‌اند ماهی صد دلار کمک مالی می‌شود و عجباً که او به این در و آن در زده بود که این پول واهی را وصول کند و ظاهراً بعد از مراجعه به او گفته بودند که سر به سرش گذاشته‌اند.^۳

از نحوه فعالیت و شیوه ورود غلامرضا پهلوی در فراماسونری اطلاع کاملی در دست نیست ولی قدر مسلم آن است که وی از فعالین فراماسونری در ایران بوده است.

۱. حسین فردوست. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۱: خاطرات حسین فردوست. تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰. ص ۲۴۲.

۲. احمد علی مسعود انصاری. من و خاندان پهلوی. تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱. ص ۱۳۱ و ۱۶۰.

۳. احمد علی مسعود انصاری. همان، ص ۱۳۱.

محمدرضا لاریجانی در کتاب فراماسون از غلامرضا به عنوان استاد اعظم لژ ماسونی نام می‌برد:

یک عضو سابق فراماسونی پس از درهم ریخته شدن ستاد فراماسونی در تهران در تماسی تلفنی - فقط تلفنی - یادآور شد که اسامی لژ شریف‌امامی قدیمی است و جدیدترین لژ مربوط به افرادی است که هنوز نامشان فاش نشده و استاد اعظم این لژ غلامرضا پهلوی یعنی برادر شاه سابق بوده است.^۱

فعالیت‌های اقتصادی

اعضای خانواده پهلوی عموماً از مسائل سیاسی بی‌اطلاع بودند و تمایلی برای ورود به عرصه سیاست نداشتند و به دور از جریان‌های سیاسی به مسائل اقتصادی اعم از فعالیت‌های سرمایه‌گذاری در شرکت‌های خارجی و ایرانی، شهرک‌سازی، ایجاد کازینو، تأسیس شرکت‌های تجاری و بازرگانی و خلاصه هر فعالیتی که جنبه سودآوری داشت می‌پرداختند و خلاصه در اغلب فعالیت‌های اقتصادی کشور جای پای خانواده پهلوی دیده می‌شد. محمدرضا نیز از این موضوع ناخشنود نبود. شاید دلیل رضایتش این بود که فعالیت اعضای خانواده‌اش در امور اقتصادی باعث شود آنها همواره از فعالیت‌های سیاسی دور باشند و به این ترتیب معارضی برای تاج و تخت خود حس نکنند و همواره به عنوان حاکم بلامنازع و مقتدر باقی بمانند.

یکی از وجوه مشخصه خانواده پهلوی عدم تمکین آنان در مقابل قانون بود. حتی اگر خود آن را وضع می‌کردند. این عدم تمکین به طرق مختلف ظاهر می‌شد. یکی از این طرق، استفاده آنان از نفوذ خود برای تفکیک زمین‌هایی است که بنا به عللی غیر قابل تفکیک اعلام می‌شد. به طور مثال، زمینهای وسیع علی‌آباد که تعلق به توران امیرسلیمانی و غلامرضا پهلوی داشت از نظر شهرداری خارج از محدوده شهر تهران تشخیص داده شده بود.^۳

عباس گیلانشاه در نامه‌ای به ملکه توران نظر شهرداری را در مورد وضعیت اراضی علی‌آباد چنین بیان می‌کند:

پس از تشریف‌فرمایی حضرت‌علیه، از طرف دولت دستور صادر گردید روی اراضی

۱. محمدرضا لاریجانی. فراماسون: اسرار سازمان ماسون در ایران به مناسبت کشف مخفی‌گاه فراماسونها.

بی‌جا، نشر بهروز، ۱۳۵۸. ص ۸

۲. سند شماره ۳۰ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. سند شماره ۲۷ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

جنوب تهران اوراق تفکیکی صادر نگردد و تا تکمیل نقشه تهران بزرگ از اقدام به ساختمان در آن منطقه جلوگیری شود. به محض اطلاع از جریان، چگونگی را به عرض والا حضرت رساندم که این موضوع مشمول اراضی والا حضرت که اخیراً در نظر دارند اقدام به فروش نمایند خواهد شد.^۱

در پی این قضیه غلامرضا از شاه برای حل این مشکل استمداد می‌جوید: جان‌نثار در سال ۱۳۴۵ در صدد برآمدن با رعایت اصول شهرسازی مدرن شهری مانند کوی نهم‌آبان و نازی‌آباد به وجود آورم. ... استدعا دارم امر و مقرر فرمایید شهرداری تهران با توجه کامل به تمام خصوصیات نقشه و گزارش تفصیلی پیوست، این اراضی را که بدون منطقی پس از تحصیل مجوز قانونی با اضلاع منکسر خارج از محدوده تشخیص داده‌اند جزو محدوده شهر قرار دهند که علاوه بر جلوگیری از خسارات وارده به جان‌نثار موجبات آسایش سایر مردم ساکن این منطقه را فراهم سازند که مرفه‌الحال [و] دعاگوی [ذات مقدس ملوکانه باشند].^۲

در نهایت، تلاش غلامرضا به نتیجه می‌رسد و موافقت برادر تاجدار خود را به دست می‌آورد و زمینهای وی و مادرش از قوانین جاریه مملکت مستثنی می‌شود: «فعالاً با اقداماتی که شده و انشاءالله به نتیجه خواهد رسید مقرر گردید اراضی والا حضرت و حضرت‌علیه را از مقررات کنار بگذارند و روی آن برگ تفکیکی صادر نمایند.»^۳

احسان نراقی که در آستانه پیروزی انقلاب به دنبال ارائه روشهایی برای جلوگیری از اضمحلال حکومت پهلوی بود یکی از مواردی را که به شاه گزارش می‌دهد سوء استفاده خاندان پهلوی از بحران مسکن و شهرسازیهای خلاف مقررات و ضوابط معمول شهرداری برای کسب منافع سرشار بود:

افراد خانواده شما، خصوصاً والا حضرت غلامرضا، هم از بحران مسکن استفاده شایانی کرد. با توجه به اینکه شهرداری، جز در محدوده‌ای مشخص و یا تحت ضوابطی خاص، جواز ساختمان صادر نمی‌کند، ایشان توانستند نظر مخصوص

۱. سند شماره ۲۵ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۲. سند شماره ۲۷ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. سند شماره ۲۵ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

شهردار تهران را جلب کنند و برای ساختمان در محلی که بیشترین منافع را عاید می‌کند، جواز دریافت دارند.^۱

از دیگر فعالیتهای ساختمان‌سازی غلامرضا علاوه بر ساخت ویلاهای شخصی در رامسر، ایزدشهر، کرج، دماوند و... شهرک سازی در ایزدشهر می‌باشد که بنا به گزارش مباشر وی سود سرشاری برای وی در برداشته است:

شاید از یک ماه دیگر کار ساختمان آپارتمانها شروع شود. اجبار داریم زودتر بسازیم چون مقدار زیادی قولنامه شده و همچنین ۷۰ درصد ویلاها به فروش رفته و قولنامه شده... و نتیجه و عایدات خوبی را در ایزدشهر برای والا حضرت پیش‌بینی می‌کنم. شاید بتوانم از این کارهایی که در ایزدشهر انجام داده‌ام مانند سایر کارهای گذشته روسفیدگردم.^۲

فعالیت اقتصادی خاندان پهلوی حد و حصری نداشت و در هر زمینه‌ای که سودآور بود اینان در آنجا حضور داشتند. شاید بتوان گفت کمتر شرکتی بود که به نوعی با خانواده پهلوی مرتبط نبود. نمونه‌ای از شرکتهایی را که متعلق به غلامرضا و خانواده‌اش بود یا وی و خانواده‌اش در آن سهامدار بودند به نقل از روزنامه ایرانشهر چاپ لندن در اینجا ذکر می‌کنیم:

کارخانجات آزمایش، غلامرضا پهلوی ۵۰٪ سهام؛ شرکت ریسندگی و بافندگی کرج، غلامرضا پهلوی و خانواده اکثریت سهام؛ شرکت کارخانجات نورد و پروفیل ساوه، منیژه پهلوی سهامدار عمده؛ شرکت تمیشان، غلامرضا پهلوی جزو سهامداران؛ شرکت اینداستریال هومز ایترنشنال، غلامرضا و منیژه پهلوی کلیه سهام؛ کشت و صنعت تمیشان، غلامرضا پهلوی ۴۰٪ سهام؛ شرکت کشاورزی پارسی شهر، غلامرضا پهلوی کلیه سهام؛ کشت و صنعت آجی، غلامرضا پهلوی؛ شرکت کشاورزی و عمرانی سبزدشت، غلامرضا پهلوی؛ شرکت تولیدی سیاک، غلامرضا پهلوی سهامدار عمده؛ کلوپ ورزشی دریاکنار، غلامرضا پهلوی و بنیاد پهلوی کلیه سهام؛^۳ سهامدار شرکت خدمات سرمایه‌گذاران ماوراء

۱. احسان نراقی. از کاخ شاه تازندگان اوین. تهران، رسا، ۱۳۷۲، ص ۱۰۲.

۲. سند شماره ۲۹ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. مصطفی الموتی. ایران در عصر پهلوی - آریامهر در اوج اقتدار. لندن، بی‌نا، ۱۳۷۰، ص ۱۸-۲۰ و ص ۲۴-۲۶.

بجار؛^۱ سرمایه‌گذاری در بانک چیس مانهاتان بالغ بر ۵۰۰ هزار دلار؛^۲ شرکت سهامی خاص کالای الکترونیک، غلامرضا پهلوی ۱۲/۵ درصد سهام.^۳

درباریان و از جمله غلامرضا برای تأسیس یا خرید سهام شرکتها بعضاً به دو طریق ذیل عمل می‌کردند: ۱. با استفاده از نفوذ خود از اعتبارات بانکها با حداقل سود بانکی استفاده می‌کردند؛ نمونه آن اینکه غلامرضا برای شرکت آجین چای مبلغ ۱۱۹ میلیون ریال و برای شرکت صنایع کشاورزی گل تپه ۷۰۰ میلیون ریال از بانک توسعه کشاورزی وام دریافت کرده است.^۴ ۲. گرفتن حق‌العمل‌کاری از شرکت‌های داخلی و خارجی. اغلب شرکت‌های بزرگ برای غالب شدن بر زدو بند‌های رایج جامعه آن روز، کنار گذاشتن رقبا و یا فرار از تعهدات قانونی سعی می‌کردند از حمایت یکی از درباریان برخوردار شوند تا در مواقع لزوم بتوانند از نفوذ گسترده‌ای که درباریان در ادارات و ارگانهای اجتماع داشتند استفاده کنند؛ و از این طریق هم برای ادامه فعالیت خود آزادی عمل پیدا می‌کردند و هم سود سرشاری عایدشان می‌شد. درباریان نیز به ازای استفاده از نفوذ خود برای حل مشکلات شرکتها در صدی از سهام آن شرکتها را به دست می‌آوردند و یا امتیازات دیگری از قبیل امکان سرمایه‌گذاری در شرکت‌های بزرگ خارجی و سودده را کسب می‌کردند. شرکت الکترونیک یکی از این شرکتهاست که ده درصد از سود خالص خود را به ازای حمایت غلامرضا از شرکت مزبور تا مدت ده سال به وی پیشنهاد می‌کند: به منظور حق‌شناسی از توجه خاصی که از طرف معظم‌له نسبت به توسعه این واحد صنعتی به عمل آمد از طرف بهرام پلونده مدیر عامل شرکت از والا حضرت تقاضا گردید که با قبول ده درصد از سود خالص سالیانه شرکت به نحو غیر قابل انتقال و طبق بیلان رسمی شرکت از این تاریخ تا مدت ده سال نسبت به پیشرفت فعالیت این واحد صنعتی بذل عنایت فرموده و در قبال مشکلاتی که ممکن است برخلاف قوانین برای شرکت ایجاد نمایند در حدود قانون شرکت را مورد حمایت قرار دهند.^۵

۱. اسناد شماره ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۲. سند شماره ۴۲ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. اداره ثبت شرکتها

۴. حسین ملکی. تبه‌کاریهای اداری و غارتگران ثروتهای ملی و طبیعی ایران. بی‌جا، نشرکوروش، ۱۳۵۸.

۵. سند شماره ۳۲ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران. ص ۱۰۹

آر.اس. الکساندر مدیر شرکت کمکهای صنعتی بین‌المللی در نامه‌ای خطاب به غلامرضا پهلوی می‌نویسد:

در ماههای گذشته لطف کردید امور بازرگانی چندی را در داخل کشورتان در صنعت نفت و صنایع سیمان به من معرفی کردید. هم اکنون نیز خواستار راهنماییهای ارزشمند شما دربارهٔ بخش خصوصی امور بیمه می‌باشم.^۱

شرکتهای خارجی برای کسب مجوز در امور تجاری و بازرگانی سریعترین و مطمئن‌ترین راه را استفاده از نفوذ دربار می‌دانستند شرکت لوآوی از جمله این شرکتهاست که انجام توافقنامه با شرکت نفت رامنوط به پادرمیانی غلامرضا می‌داند و از وی می‌خواهد که این موضوع را با مقامات مطرح کند. امروز دکتر فلاح قول مساعدت داد و عقیده‌اش آن بود که اگر والا حضرت با وی تماس گیرد مورد ما بی هیچ تأخیری حل خواهد شد.^۲

این نفوذ فروشی درباریان به ازای گرفتن مبالغ هنگفت از شرکتهای ایرانی و خارجی به درجه‌ای از شدت می‌رسد که محمدرضا پهلوی که خود غرق در باتلاق نفوذ فروشی است زبان به اعتراض می‌گشاید! و مانع از بازدید غلامرضا پهلوی از شرکت هواپیما سازی گرومان در آمریکا می‌شود. علم در گزارش ۳ تیر ۱۹۷۶ در این باره چنین می‌نویسد:

گزارش دادم که شرکت هواپیما سازی گرومان پیشنهاد کرده که از والا حضرت غلامرضا در سفر آینده‌اش به ایالات متحده پذیرایی کند. این شرکت متهم به رشوه دادن به تعدادی از هم ولایتیهای ما به منظور افزایش فروشش است و ابداً صلاح نیست که والا حضرت دعوت آنها را بپذیرد. شاه گفت: به او بگویید نرود. به خاطر چند دلار گندیده برای ما بی‌آبرویی به بار می‌آورد.^۳

۱. سند شماره ۳۹ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۲. سند شماره ۳۸ از مجموعه اسناد غلامرضا پهلوی و ملکه توران.

۳. اسدالله علم، گفتگوهای من با شاه؛ جلد دوم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۷۹۳.

اسناد

فهرست اسناد غلامرضا پهلوی

۱. نامه سلیمان بهبودی به اداره محاسبات دربار شاهنشاهی مبنی بر ابلاغ دستور رضاشاه.
- ۲ - ۴. مکاتبات غلامرضا پهلوی و ملکه توران: موضوعهای خانوادگی، درگیری ملکه توران با تاج‌الملوک، وضعیت تحصیلی و معیشتی غلامرضا در خارج و...
۵. نامه ملکه توران به محمدرضا پهلوی: وضعیت تحصیلی و معیشتی غلامرضا پهلوی در خارج از کشور.
- ۶-۱۶. مکاتبات غلامرضا پهلوی و ملکه توران: موضوعهای خانوادگی، درگیری ملکه توران با تاج‌الملوک، وضعیت تحصیلی و معیشتی غلامرضا پهلوی در خارج و...
۱۷. نامه ابوالفضل حاذقی به ملکه توران.
۱۸. کارت دعوت از ذبیح‌الله ملک‌پور و ملکه توران برای شرکت در جلسه تسلیح اخلاقی.
۱۹. قطعه شعری از ابراهیم صهبا در وصف ملکه توران.
۲۰. نامه پری مهنا به ملکه توران.
- ۲۱ و ۲۲. نامه و قرارداد درباره پروژه ساخت تورانشهر.
۲۳. صورت هزینه عروسی غلامرضا پهلوی.
۲۴. نامه هوشنگ پناهی به محمدرضا پهلوی درباره غلامرضا پهلوی.
- ۲۵ - ۲۸. مکاتبات درباره شهرک سازی در اراضی علی آباد.
۲۹. گزارش مرتضی سلطانیه درباره وضعیت املاک غلامرضا پهلوی.
۳۰. اجازه نامه ایجاد کازینو در مجتمع ساحلی ایزدشهر.
۳۱. گزارش امیرفیض درباره حمله مردم به اراضی غلامرضا پهلوی.
- ۳۲ - ۴۳. مکاتبات و صورت‌حسابهای مختلف درباره‌فعالیت‌های اقتصادی غلامرضا پهلوی.

ریاست اداره محاسبات دربار شاهنشاهی

عین فرمایشات اعلیحضرت همایونی را ابلاغ می‌دارد تا دستور فرمایید به موقع اجرا گذارده شود. خانم والا حضرت^۱ غلامرضا در موقعی که مرخص شد مقدار [ی] اثاثیه در اندرون بود که از حمدالله مطالبه نمایید در صورتی که عینا مسترد داشت که هیچ والا، به شهربانی بگویید که مشارالیه را تعقیب نمایند و اثاثیه را اخذ و تحویل دهند و از اول برج هم حقوقش را قطع کنند. مخصوصا فرمودند تعقیب قانونی نمایند.^۲ سلیمان بهبودی

[در حاشیه]:

اداره محاسبات، نتیجه تحقیقات به عرض خاک پای مبارک رسید، ضبط شد. به محاسبات هم ابلاغ شد که حقوقش را قطع نمایند.

[۷ - ۹۹۶ - د]

۲

هو

شاهپور نازنینم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم امروز ۲۴ روز است که بر مفارقت دچار می‌باشم ولی هنوز در قاهره هستم. کاغذی را که دوازده روز قبل برایت نوشتم و توسط سفارت ایران دادم، نوشته بودم که پنجم ژانویه به فلسطین، بعد به ایران می‌رویم. ولی سیم ژانویه ملک‌پور^۳ آمد؛ خیلی از رفتن شما و ندیدن شما متأثر شد زیرا فوق‌العاده مشتاق زیارت شما بود که خودش حضورا اجازه بگیرد که برای همیشه نوکر و دوست شما باشد. البته گفته‌های شما را خاله‌جان به او ابلاغ کرد. خیلی اظهار تشکر کرد از اینکه شما رضایت به این وصلت دادید و چون صحبت بین خودمان هم تمام شده بود و فقط منتظر اجازه شما بودیم این بود که فوراً تلگراف کرد تهران به محضر رسمی که کار را خاتمه دهد. من هم همین قدر می‌توانم به خواست خدا شما را مطمئن کنم که دوست باوفایی برای من و شما خواهد بود. دیگر همه چیز بسته به خواست خداست. چون غیر از تلگراف ورود شما به نیویورک دیگر کاغذ و خبری از شما نداشتم دیروز هم یک تلگراف برای اطلاع از سلامتی تو برایت مخابره کردم. در هر صورت، عزیزم، پس از آمدن ملک‌پور برای پانزده روز هم ما تصمیم گرفتیم در قاهره باشیم شاید اثاثیه شما هم برسد و من خودم لوازمات که شما می‌خواستید برایت بفرستم. تا حال که نیامده و ما خیال داریم برای ۱۸ ژانویه به فلسطین برویم. ملک‌پور هم برای شما سه عدد قصاب

^۱ . ملکه توران.

^۲ . پیشکار رضاخان.

^۳ . سیدذبیح‌الله ملک‌پور، همسر دوم ملکه توران از تجار سرشناس تهران.

عکس نقره سه تایی دو تایی، یکی بزرگتر، با سر عصا آورده بود که به خانم جم می‌سپارم با لباسهای بفرستند زیرا گمان می‌کنم تا سه روز دیگر که باز هم اثاثیه شما برسد. در هر حال قربان قد قشنگ و صورت ماهت برم. به خدا قسم و به جان عزیزت ساعتی نیست که از نظر دور و یاد صورت ماه و فکر قلب پاکت نباشم. اگر چه می‌دانم تو حالا پیش خود، خواهی گفت که مادرم سرش گرم و دیگر به یاد من نیست، ولی به خدا قسم همین قدر تو بدان که، از خدا گذشته، هیچ وجودی در عالم به قدر یک موی تو پیش من ارزش ندارد. تو برای من یک اولادی، آن هم پسر خوب و مهربان و من مطمئناً دیگر به خودم امید داشتن اولادی جز وجود عزیزت ندارم. هستی من متعلق به تو و حاضرم جانم را هم برایت نثار نمایم.

قربان قد و بلایت برم، اگر چه ملک‌پور به واسطه کارهای زیادی که برای تجارت دارد و تازه آمده اصرار زیادی دارد که من باز در قاهره باشم حتی می‌خواهد به پرتقال لیسبون [پرتغال، لیسبون] برای تجارت برود ولی من محض کارهای تو در تهران راضی نشدم که پیش او بمانم اگر چه مقدار بیست هزار تومان از حسابها و قرض‌های مرا هم در تهران داده و اینجا هم هزار لیره برای یک انگشتر برلیان به من داد و می‌گوید اگر میل داری اینجا بخر ولی در تهران برلیان ارزان‌تر است. قسم می‌خورم که اگر والا حضرت بودند حتماً یک ماشین اینجا برایش می‌خریدم چون من گفتم شاهپور خیلی میل داشت که من ماشین بخرم چون از حیث ماشین ناراحت بود. و دلتنگ شد از اینکه من چرا هر دو قالیچه را به شما ندادم. گفتم برای آن بود که نمی‌توانست ببرد گفت به والا حضرت بنویسید آنچه که در آنجا لازم دارد از فرش و اجناس حتی پول بدون رودرواسی تلگراف کنند فوراً برایش می‌فرستم تا انشاءالله خودمان هم برویم.

در هر صورت، عزیزم، ما ۱۸ ژانویه خیال داریم به فلسطین برویم و پس از ده روز توقف یک هفته هم به بیروت شام. ملک‌پور با ما تا شام خواهد آمد و بعد من و خاله جان به بغداد کربلا انشاءالله می‌رویم و ملک‌پور دوباره به مصر خواهد آمد و این طور که خودش می‌گوید تا پانزدهم فروردین در این قسمتها برای کارهایش می‌باشد و می‌خواهد اجازه یک سال توقف در مصر بگیرد. اگر این طور بشود می‌تواند به راحتی دوباره از ایران برگردد و الساعه که من این کاغذ را برایت می‌نویسم اینجا بود که گفت اگر چه خودم حضور والا حضرت عریضه خواهم نوشت ولی شما اطمینان بدهید که انشاءالله تا چند ماه دیگر کارهامان را رو به راه کرده و به امریکا برای دیدن ایشان خواهم رفت. البته ایشان هم اگر بتوانند درست رسیدگی نمایند که وضع زندگانی آنجا چگونه است و در چه نقطه‌ای می‌توان بهتر زندگی و کار کرد، درست مطلع شده و بما بنویسند که ما هم تصمیمی در کارمان و رفتنمان بگیریم و مخصوصاً باز تأکید می‌کند که به والا حضرت بنویسید اگر پول لازم داشتن [داشتند] ابداً فکر اینکه شما دارید یا ندارید نکنند و تلگراف کنند هر مقدار که لازم دارد برایشان بفرستیم. قربانت برم، اگر چه بحمدالله قدری فکرم از قرض راحت شده و الآن برای خودم نگرانی در تهران ندارم ولی می‌خواهم هر چه زودتر به تهران بروم که شاید انشاءالله بتوانم شاه را دیدن کرده و راجع به کارهای تو قدری صحبت کنم و بتوانم شاید انشاءالله کاری از پیش ببرم. قربانت برم، تمامی کارها و افکار خود را برایت نوشتم ولی از تو و پیشامد تو در این بیست و چهار روز به کلی بی‌خبرم. اولاً نمی‌دانم در چه نقطه می‌باشی و تصمیم برای چه کاری گرفته‌ای و ثانیاً آیا

از طرف اعلیحضرت پولی برای شما فرستاده شد یا چه مقدار برای ماهیانه تان معین کردند؟ کفاف مخارج شما را خواهد داد یا نه؟ میل دارم شما جزئیات پیش آمد و وضعیت را برایم بنویسی و مرا از زندگانی خود مطلع نمایی چون، به جان خودت، شب و روزی بر من نمی گذرد که به فکر وضع زندگانی تو نباشم. گذشته از مفارقت فکر زندگی تو که چون می گذرد بیشتر مرا ناراحت کرده. مسافرت قبل شما دیگر این فکرها را نداشتیم و مطمئن بودم پدرت نمی گذارد امورات زندگی تان ناراحت باشد، ولی حالا اول خدا و بعد هم دیگر خودت باید زرننگ و مواظب آسایش و طرزکار و زندگانی حال و آتیه ات باشی. در هر صورت، قربانت برم، فراموش نکن که علم جدیت و پشتکار [و] زرننگی فقط در این محیط حکمفرماست. قدری کمرویی و محجوبیت را کنار بگذار. حال دیگر جز خداوند، که امید است در همه حال پشتیبانت باشد، و خودت کسی مواظب تو نیست. و هیچ وقت تو گُل و امید خود را از خدا دور نکن. خود را به خدا بسپار، من هم تو را به خدا می سپارم و از او می خواهم که سلامتی، عمر و اقبال به تو عنایت فرماید و تمام آرزوهای تو را اجابت نماید.

خاله جان خدمت شما سلام می رساند. بنا بود عمل کند، ترسید، نکرد. به جم مخصوصا کاغذ بنویس. عصمت به تهران رفت ولی علیرضا [و] شهدخت هنوز در فلسطین می باشند. شاه هنوز اجازه شهدخت را نداده چون مین باشیان را قاچاقی آورده بودند. رفتن علیرضا هم معلوم نیست. از قول من [از] شمس احوالپرسی کن. قربان صورت ماهت. مادرت، توران

[۳ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۳

هو

شنبه ۱۴ بهمن ۳ فوریه

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم.

این سومین کاغذی است تا به حال که چهل و سه روز است شما رفتید برایم می نویسم با یک تلگراف که تمام بدون جواب مانده. عزیزم، تو به من قول دادی که اقلاً ماهی دو کاغذ برایم بنویسی و مرا از سلامتی و وضعیت خود با خبر نمایی، چه شد که به کلی مادرت را فراموش نمودی؟ قربانت برم، لابد به قول خاله جان در آنجا صفحه کوچک زیاد گیر آوردی که محبت مادر از نظرت رفت. عزیزم، پس از رفتن تو ما بیست و پنج روز دیگر در قاهره بودیم و حال هم شانزده روز است که در فلسطین [فلسطین] می باشیم. علیاحضرت عصمت حال به تهران هم رسیدن ولی شهدخت^۱ هنوز در فلسطین [فلسطین] است و منتظر است که اجازه آمدن به امریکا را مادرش از شاه بگیرد. یک شب دو شب من و ملک پور [و] خاله جان در هتل [ناخوانا] به دیدن او رفتیم و دو شب قبل هم او با نامزد جدیدش که مهرداد مین باشیان^۲ باشد، فخرالملوک، دکتر حجازی، اسفندیاری، دخترهایش، جعفری، خانمش، پدرخانمش [در]

^۱ . شمس پهلوی.

^۲ . مهرداد پهلبد.

مهمانی ما بودند. چون در فلسطین [فلسطین] و یک ویلا در یک محل قشنگی گرفتیم و کاملاً خوب است؛ فقط جای عزیزت سبز است که شبانه‌روز در نظرم مجسم و از بی‌خبر بودن از تو نگران می‌باشم.

عزیزم شبی که شهدخت مهمان ما بود تمام صحبت تو [بود] و شهدخت می‌گفت من برم امریکا غلامرضا را مجبور می‌کنم دماغش را عمل کند؛ دیگر یک جوان کاملاً خوشگل خواهد بود و مخصوصاً خیلی تعریف تو را می‌کرد با ملک‌پور هم کاملاً خوش‌بین و موافق به این وصلت من می‌باشد؛ به من می‌گوید کمال عقل را کردی که این طور شوهر انتخاب نمودی.

قربانت برم، ما ۳ روز دیگر انشاءالله تصمیم داریم برویم بیروت و پس از پنج روز به بغداد، ده روز هم در آنجا و بالاخره گمان می‌کنم انشاءالله تا اوّل مارس یک ماه قبل از عید نوروز به طهران باشیم. اگر این کاغذ خیلی زود به شما رسید جواب به سفارت ایران در بغداد بدهید و الاً همان به طهران بفرستید و کاملاً از گزارشات خودتان و تصمیمی که برای درس و کار گرفتید برایم بنویس و مخصوصاً از آن که چه به شما می‌گذرد و آیا ماهانه ترتیبی برای کارتان معلوم شده یا نه؟ مرا مطلع کن. قربانت برم، تا من در قاهره بدم هنوز اسبابهای شما از جهانسبورگ [ژوهانسبورگ] نیامده بود. من کلیدهای شما را به خانم جم داده و سفارش نمودم آنچه از لباس و اثاثیه که لازم می‌داند و قابل استفاده است برای خودت به امریکا بفرستد و سه قاب عکس نقره با سر عصا هم که ملک‌پور آورده بود به او دادم که بفرستد و بقیه را به طهران.

عزیزم همان‌طور که در کاغذ قبل برایت نوشتم از تو خواهش دارم هر موقع پول لازم داری ابداً ملاحظه مکن؛ تلگراف کن هر مقدار که بخواهی برایت بفرستم. به خودت ناراحتی نده ملک‌پور عرض بندگی می‌رساند با کاغذ سابق من، عریضه‌ای عرض کرد و او هم از شما خواهش کرده بود که من بعد او را از خود دانسته و هر کار یا پول که لازم دارید به او تلگراف کنید، اگرچه گمان می‌کنم او تا آخر فروردین دوباره به قاهره رفته و کارهای زیادی دارد یعنی دو ماه پس از من به طهران خواهد آمد.

خاله‌جان خودشان کاغذ دارند برای شما می‌نویسند. عذرا جعفری به شما سلام می‌رسانند. عذرا مخصوصاً خیلی یاد شما می‌کند. زیاده، از دور صورت ماهت را می‌بوسم و هزاربار قربانت می‌رود.

عزیزم، همان قسم که در کاغذ قبلی برایت نوشتم، هر قدر ممکن است از وضعیت زندگانی، که با چه مقدار آیدی [عایدی] می‌شود در آنجاها زندگی کرد، اطلاع بده که شاید هرچه زودتر ما هم بتوانیم پیش تو بیاییم.

مادرت، ملکه توران.

[۷- ۱- ۲- ۸۲۵ الف]

سند شماره ۳

۴

هو

۲۶ اسفند

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدق صورت ماهت برم
امروز که این کاغذ را برایت می‌نویسم سه روز به عید نوروز داریم و من پانزده روز است که به تهران آمدم. در
عمارت علی‌آباد^۱ یکه و تنها نشسته به یاد صورت ماهت مشغول کاغذ نوشتن به تو می‌باشم.

^۱. روستای علی‌آباد در جنوب تهران در امتداد خیابان شهید رجایی.

قربانت برم، دو کاغذ از مصر و یکی از فلسطین برای شما نوشتم ولی تمام مدت دو ماهی که بعد از رفتن شما طول کشید تا من به تهران آمدم فقط یک تلگراف در بغداد از شما داشتم و نوری کیا برادر عماد کیا که در نیویورک است کاغذی از برادرش داشت که شرح آمدن شماها به امریکا و هر کدام برای کاری به طرفی رفتید نوشته بود. مختصر، ملک‌پور در همان فلسطین ماند که دوباره برای کارهایش به مصر برود. من و خاله‌جان به بغداد و پس از پانزده روز که به کربلا و نجف برای زیارت رفتیم. آقا‌جانم با ملکه زمان و احمد هم آمده بودند. همه با هم روز ۱۱ اسفند ماه به تهران آمدیم ولی به محض آنکه من به تهران رسیدم شنیدم که در یک ماه قبل از من که علیاحضرت^۱ به تهران رسیده فوراً به شاه گفته که دیگر ملکه توران شوهر کرده و نباید توی این عمارت بنشیند. در نبودن من درب عمارت ما را باز کردند همان پنج پارچه فرش و ده عدد لوستر که به شما گفتم بعد از بیست و دو سال از بابت ارث پدر و تمام مرحمت خودشان به شما داده بودند دوباره بردند. تمام گلدان شمشادها همه را کنده و منزل ما را مثل یک مسجد برایم درست کرده بودند. حتی نوکرهای نمک‌نشناس، حمدالله و ولی‌الله، هم خودشان را به دربار معرفی کردند و آنجا برای خود کار دیگری پیدا کردند.

عزیزم. حالا فکر حال مرا بکن که چه حالتی به من دست داد. ناچار منزل شمس رفتیم. یک هفته منزل شمس با کمال دلتنگی به سر بردم. در همان موقع دو کاغذ هم از شما رسید که یکی در اول ورود و یکی ۱۲ ژانویه نوشته بودی. حال غربت و بی‌کسی تو دیگر بیشتر بر تألم من افزود. یک عریضه به شاه نوشتم و خودم هم پیش علیاحضرت رفتم که جهت این گونه رفتار زشت شما چه بود؛ منزل یک مقصر بدون اجازه او داخل نمی‌شوند، شماها بچه مرا در به در و خانه او را غارت نمودید به بهانه آن که تو شوهر کردی یا می‌خواهی بکنی. امروز رضایت پسر من، که تنها اولاد و وارث من [است]، برای من شرط است که او رضایت دارد؛ دیگر حرف شماها با من چیست؟ کاغذ شاه و وکالت شما را که به من داده بودی به وزیر دربار و علیاحضرت نشان دادم. دوباره توسط فردوست^۲ به شاه پیغام دادم و گفتم من که تصمیم نداشتم که در منزل شاهپور بنشینم، قرارداد بین من و شاهپور آن بود که خانه‌اش بر حسب وکالتی که خود شاه تلگراف کرده بود که به مادرت بده و کاغذ نوشته بود که خانه‌ات را به مادرت می‌سپارم خانه به شاهپور منتقل شود، بعد من اجازه بدهم و با اجازه شاه از دربار خارج شوم. دیگر این چه وحشی‌گری بود که با من کردید؟! مختصر یک هفته هم دوباره رفتم منزل شما در یک اطاق آدم‌ها منزل کردم. حتی موجب من، که پنج ماه پس افتاده بود، ندادند. هر چه فرستادم که اقلماً ماهانه مرا بدهید، شاهپور بی‌پول مانده برایش بفرستم یا اقلماً خودتان برای او پولی بفرستید به هیچ کدام کاغذ پیغامات من شاه جوابی نداد.

مختصر، عزیزم، تمام قول [و] وعده آنها به تو دروغ بود. و حال هم خودشان گمان می‌کنم منزل تو را به امریکایی‌ها به ماهی چهارهزار تومان، که هزار دلار بشود، اجاره دادند. موقعی که من به منزل تو رفتم مقداری عکس

^۱. تاج‌الملوک، ملکه مادر.

^۲. حسین فردوست.

شیشه آورده بودند در سرسرا پر بود. نه به من و تو بلکه به سر عصمت^۱ و بچه‌هایش هم همین بلا را آوردند. ماهانه‌اش را قطع کرده، نه نفر نوکرهایش را بیرون کرده. او هم دهش را به واسطه قرضهایش فروخته و چون منزل ندارد عجالتا منزل عبدالرضا نشسته. برای احمد و حمید هم هر نفر یک نوکر نگه‌داشتن [داشتند] و شام و نهار از کارخانه شاه فقط برای همان بچه‌ها می‌برند.

مختصر آن که تاج الملوک پس از بیست و سه سال به مراد خود رسید. ماها را در به در بچه‌هامان را از وطن دور کرد که سلطنت و دارایی رضاشاه را خودش و بچه‌هایش بخورند. من هم امروز سه روز است که به علی‌آباد آمدم چون ملک‌پور هم عجالتا در تهران نیست که تکلیفی برای زندگانی من معین نماید. من هم این ده روزه جواب کاغذ شما را تعویق انداختم که شاید بالاخره جواب مساعدی از شاه بشنوم که هیچ جواب برای خانه و کارهای تو به من ندادند و دیگر نمی‌دانم برای تو در آنجا پول می‌فرستند یا نه. من هم مجبور شدم عجالتا در علی‌آباد بیایم تا ببینم چه می‌شود، همین قدر، عزیزم، تو تصور نکن که مادرت شوهر کرده و به خوشی مشغول است و به یاد تو نیست یا پیش تو نمی‌آید. اولاً تذکره من تا عید مدتش تمام است و دیگر گمان نمی‌کنم که تذکره سیاسی به من بدهند. ثانیاً اساساً می‌گویند دیگر قدغن شده که برای امریکا به کسی تذکره ندهند و دیگر آن که تا یکی دو ماه دیگر شاید تا آخر اردیبهشت گمان می‌کنم ملک‌پور در مصر باشد تا او نیاید من دیگر نمی‌توانم وسیله‌ای برای آمدن پیدا کنم.

مختصر آن که تاج الملوک، پسرش^۲، من و تو را از همه طرف بیچاره کردند. امید است خداوند بیچاره‌شان کند. شهدخت^۳ و اشرف هم هنوز در مصر و فلسطین هستند. شهدخت هم نیست که اقلأ کمی او در مقابل حرفها و صدمات مادرش دفاع کند. در هر حال، عزیزم، امیدمان به خداست. من عجالتا [در] علی‌آباد و تنها نوکر وفادار ما عباس، گوهر تاج، مشتری، سکینه، گلین خانم و دهاتی‌ها دور من می‌باشند. ماشین مرا دو ماه قبل حیدرقلی‌خان به بیست هزار تومان فروخت. پولش را به مصر فرستاده ولی موقعی که من از مصر بیرون آمده بودم هنوز هم پولش آنجاست. من تلگرافی به جم کردم که پولش را پس بفرستد. خانم جم کاغذی به من داده بود که اثاثیه شاهپورها رسیده و من به او دستور داده بودم که لباس‌های نو شما را که به دردت می‌خورد با چند قاب عکس نقره و سر عصا که ملک‌پور آورده بود برای بفرستند امریکا و بقیه را به تهران. خانم جم نوشته بود که به همین دستور رفتار خواهیم کرد. ولی شاهپور عبدالرضا برای جم کاغذی داده بود، ولی شاهپور غلامرضا تا به حال نه کاغذ و نه تلگرافی زده. عزیزم، من که به شما گفتم انسان همیشه باید مردم را در دست داشته باشد و شما به محض آن که به امریکا رسیدی یک کاغذ اظهار تشکر به جم بنویس و از خانمش احوال‌پرسی. کن حالا هم تأکید می‌کنم که به آنها

^۱ . عصمت‌الملوک دولتشاهی همسر آخر رضاخان.

^۲ . محمدرضا پهلوی.

^۳ . شمس پهلوی.

کاغذ بنویسی. دیگر آن که، قربانت برم، اگر انشاءالله این کاغذ من زود به تو رسید فوراً یک کاغذ به شاه یکی به فوزیه، یکی به شهذخت، یکی به علیاحضرت می نویسی و مخصوصاً به شاه شکایت می کنی که من به امید وعده‌ها و دستخط شما که مرا مطمئن کرد، یکه [و] تنها به این سفر بزرگ رفتم. من مادرم را به شما سپردم. تازه گناهی بر مادر من نیست که پس از بیست و سه سال این همه صدماتی که در میان فامیل پدری من بر سر او آمد، آن هم به میل و رضایت خودم، شوهر کند. من با دانستن آن که مادرم شوهر خواهد کرد وکالت تمام کارهایم را به او دادم، چون می دانم که مهربان‌تر از او کسی برای من نخواهد بود. من می دانم که مادرم با چه زجر [و] صدمه و با چه خون دلی مرا روی زندگی کوچک خود پروراند و صدایش در نیامد. پس از بیست و سه سال زحمت، پنج تکه فرش چه اهمیتی داشت که از زیر پای او، آن هم در نبودن او، کشیدید، منتهی اگر برای من و به اسم من هم داده بودید او بهترین محافظ برای هستی من می باشد. سایرین مادرهای خطاکار خود را دوست می دارند. مادر من اگر شوهر کرده آن هم با رضایت من کار خلاف شرع و عرفی نکرده. شما می خواستید من را از او جدا نکنید او تا عمر داشت اسم شوهر نمی آورد. حال هم اگر واقعا مطابق دستور پدرم و قولی که خودتان دادید به من حقی و خانه‌ای می دهید من به مادرم وکالت دادم، وکالت او صحیح است؛ تمام هستی مرا به مادرم واگذار نمایید. و اگر هم من پسر شاه و برادر شما نیستم و حقی به هیچ گونه از هستی پدرم که میلیونها تمول را گذارد و رفت نمی برم که پس من هم یک نفر فرد بی کس ایرانی هستم به کدام جرم [و] گناه باید از وطنم دور باشم. دیگر نمی خواهم که در خارجه باشم می خواهم بیایم در وطنم مثل یک نفر فرد ایرانی زندگانی نمایم. مخصوصاً این کاغذ را به تمام حتی وزیر دربار، رئیس وزرای وقت و مجلس هم می نویسی و مخصوصاً گوشزد می کنی تا زمانی که پدر ما حیات داشت من از تمام ثروت و بزرگی پدر، از ترس زن پدر که علیاحضرت باشد، دور و در کنجی با مادر خود با مبلغ کمی ماهیانه زندگی می کردیم و هیچ گونه استفاده از مقام و هستی پدرم حتی یک تکه فرش نمی بردم ولی حالا موقعی که پدرم از مقام افتاد مرا دنبال او کردند که با او به غربت بروم. پس از سه سال که پدرم مرد و ما به مصر آمدیم باز به وعده [و] نویدهای دروغ که تو به امریکا برو و ما حق تو را به مادرت می سپاریم من هم اولاً محض تحصیل و ثانیاً محض اطاعت امر شاه به امریکا رفتم و حالا از قرار معلوم هیچ گونه حقی را برای من قائل نیستند. پس من درخواست می کنم از مجلس که رسیدگی در این خصوص بنمایند که اگر واقعا مرا پسر شاه سابق و برادر شاه حالیه می دانند که حق مرا به مادرم اگر چه شوهر هم کرده باشد مطابق وکالتی که به او دادم واگذار نمایند و اگر هم نمی دهند پس به چه جرم و گناهی من از وطن و مادرم دور باشم. تمام دخترها، چه در دوره زندگانی پدر و چه بعد از او، بیش از پنج میلیون تمول به ایشان دادند. مادرش بیشتر از بیست میلیون تمول به او واگذار کرد. عبدالرضا را پدر از ترس آن که بعد از او چیزی برای مادرش و آن پنج بچه ندهند یک میلیون به او داد و مرا [و] مادرم را به خیال آن که این شاه دوست می دارد واگذار به این کرد. اینها هم مرا در به در و حق مرا پامال نمودند. پس من هم اجازه از مجلس و دولت می خواهم که به وطنم برگردم و در کنجی مثل یک نفر افراد ایرانی زندگانی کنم.

[۵/۶ تا ۵/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

غرض از تصدیع حضور ملوکانه، ابتدا اظهار تشکر از مرحمت و بنده‌نوازی اعلیحضرت همایونی است که با آن که کنیز از دربار خارج شده و در کنج ده مشغول رعیتی و گذراندن عمر می‌باشم باز یادی از این کنیز دور افتاده فرموده و ماهانه بنده را مرحمت فرمودید. ثانیاً راجع به شاهپور غلامرضا می‌باشد. اگر چه عجلالتا در نیوجرسی، ۵۱ کیلومتری نیویورک، در یکی از بزرگترین مدارس با کمال کوشش مشغول تحصیل می‌باشد البته هم او خود مایل به این تحصیل و هم من خوشوقت از پشتکار و تحصیل او می‌باشم ولی در کاغذهایی که به من می‌نویسد تماشاً ابتدا سؤال از من است که کارهای او و وعده‌های اعلیحضرت برای او و منزل او چه شد؟ آیا اجاره رفت؟ تکلیف و وضع کار او معلوم شده یا خیر؟ و ثانیاً اصرار و تأکید زیاد که من پیش او بروم؛ نزدیک او منزل کوچکی بگیرم که او مواقع تعطیل خود پیش من بیاید و آنقدر غریب و تنها نباشد چون از برادرهای دیگر که سوا[است]، و درست دقت بفرمایید که اگر که اگر بعضی خیال‌های جوانی و بوالهوسی [بلهوسی] در سرداشت هیچ گاه اصرار نداشت چون می‌داند که من کاملاً مانع و مخالف این گونه حرکات می‌باشم. و در قسمت سیم کمی پول که به او می‌رسد؛ البته اعلیحضرت همایونی خود بهتر مسبوق‌اند که شاهپور غلامرضا از حیث مالی از تمام برادر و خواهرهای خود کمتر بلکه هیچ چیز را دارا نیست. درست ملاحظه بفرمایید شاهپور علیرضا دارای مادر متمولی است که همه گونه گذشت از مرحمت اعلیحضرت نسبت به او کمک‌های مالی می‌توانند بکنند. شاهپور عبدالرضا، گذشته از بودجه مرحمتی اعلیحضرت، دارای یک میلیون ثروت، و عایدات او کمک خرج او می‌شود. احمدرضا در منزل شخصی و گذراندن [گذران] او از طرف اعلیحضرت داده می‌شود به علاوه ماهی هشتصد تومان پول تو جیبی. ولی شاهپور غلامرضا که از دوتای آنها هم بزرگتر، مظلوم‌تر و بی‌صداتر می‌باشد، تمام گذران از لباس، خوراک، درس، سواری و بالاخره جوان است، تمام مخارج او منحصر به ماهی دویست دلار که سیصد تومان بوده می‌باشد. بنده هم اگر خود چیزی داشتم از او مضایقه نمی‌کردم ولی خود اعلیحضرت همایونی مسبوق‌اند که من این ده را با ده‌هزار تومان سرمایه خریداری نمودم و حال چهار دانگ و نیم که یک دانگ و نیم او را به اسم شاهپور خریداری کردم و به علاوه صد و پنجاه هزار تومان بنا و آبادی آن تمام را با صرفه‌جویی و قرض و بالاخره زنی بودم که اگر نان خالی هم خوردم فکر آتیه خود و اولادم بودم. و هنوز به سر اعلیحضرت و به جان شاهپور هفتاد هزار تومان دیگر از قروض من باقی است و تمام عمر وقت خود را در کنج ده مشغول تقلا و رعیتی شدم که بتوانم این قرض را بدهم. دیگر فوق‌العاده‌ای نیست که بتوانم هر ماهه برای شاهپور چیزی بفرستم. این همه جزئیات را به عرض رسانیدم. اگر چه اعلیحضرت تمام دوره زندگانی این بیست و دو ساله کنیز و شاهپور را می‌دانند ولی باز یادآوری شود و اعلیحضرت که شخص خداشناس و با عدالتی می‌باشند احقاق حق بفرمایند که شاهپور غلامرضا از ابتدای طفولیت از هر جهت سوخته و بی‌حق شده و از تمام برادرها کمتر استفاده از پدر برده و بیشتر زجر کشیده و امروز هم با آن اخلاق نیکو و فطرت پاک که این جوان دارد به جرم کارهای سایرین از همه چیز بی‌حق و مأیوس در کنج غربت به سر می‌برد. پس استدعای کنیز آن است اعلیحضرت همایونی با آن قلب رئوف که به تمام بیچارگان همراهی و

شفقت دارند راضی نشوند این جوان آنقدر در زندگی کسل و مأیوس باشد و در انظار خارجه و داخله از همه برادر و خواهرها نداشت، در حالی که ارادت و علاقه او نسبت به شخص اعلیحضرت و وطنش از هر کسی بیشتر و بالاتر است.

یک مرتبه در قاهره به او گفتم چرا از پدرت درخواست نکردی اقلأً به تو هم چیزی مرحمت کنند؟ مثل شاهپور عبدالرضا، گفت: مادر گفتم، ولی اعلیحضرت مرحوم فرمودند غلامرضا تو و مادرت را اعلیحضرت فعلی و علیاحضرت دوست می‌دارند و نمی‌گذارند به شماها بد بگذرد.

البته کنیز نسبت به شخص خودم هیچ‌گونه توقعی از اعلیحضرت همایونی ندارم زیرا آنچه را هم که مرحمت می‌فرمایید روی التفات شخصی خود می‌باشد و همیشه کنیز سپاس‌گذار [سپاسگزار] مرحمت اعلیحضرت می‌باشم ولی استدعای کنیز آن است که اعلیحضرت همایونی نسبت به شاهپور غلامرضا مرحمت بیشتری داشته باشید و بنده را از فکر و غصه و راحت فرمایید. درخصوص منزل او نظر به فرموده خود اعلیحضرت دو ماه است که بنده آمدم و هنوز تکلیفی برای این خانه معلوم نیست. بنده محض آن که آنجا زود به اجاره رود و من مانع نشده باشم فوری اثاثیه خود را به ده برده و صرف‌نظر از آن منزل نمودم حال هم یکی از شعبات وزارت خارجه به ماهی دو هزار تومان پیشنهاد اجاره داده البته اگر اعلیحضرت اجازه مرحمت می‌فرمایند که مقرر قباله آنجا را به اسم شاهپور غلامرضا نموده و اجاره داده شود البته اجاره هم همه ماهه توسط خود دربار برای او خواهیم فرستاد. ثانیاً درخصوص تعمیرات طبقه سیم او که به کلی خراب و چراغ‌ها که تا چراغ‌های خریداری را هم کنده بردند، فقط چند عددی به سقف زیرزمین‌ها باقی مانده. البته باید قبلاً مقرر فرمایند تعمیرات و چراغ آنجا را اقلأً مرتب نمایند تا مردم اجاره نمایند. درخصوص اثاثیه هم اقلأً هر مقدار که به شاهپور عبدالرضا در منزلش فرش و اثاثیه [سند مخلدوش است] به شاهپور غلامرضا هم مرحمت بفرمایند. کنیز به هیچ وجه نمی‌خواهد که به دست من بیاید؛ همین قدر معلوم فرموده کنیز بدانم به دست بهبودی یا دیگری بسپارم تا بعد درخصوص وجه هم شاهپور به بنده هم گفته و هم نوشته من مقصودم از گرفتن پول تفریحات نمی‌باشد؛ مقصود آیدات [اعیادت] برای زندگی است. اگر اعلیحضرت همایونی دهی را هم به جای پول به من مرحمت بفرمایند تشکر من بیشتر خواهد شد. در هر صورت تمام بسته است به عدالت و مرحمت خود اعلیحضرت. همین قدر استدعای شاهپور و بنده آن است که اعلیحضرت همایونی راضی نشوند که شاهپور غلامرضا آن قدر ناراحت و وضعیتش از هر جهت از سایرین کمتر باشد. بالاخره او هم برادر اعلیحضرت است و امیدش بسته به مرحمت اعلیحضرت می‌باشد. او هم جوان است و میل دارد به زیر سایه اعلیحضرت عروسی کرده و دارای خانواده بشود. اینها صحبت‌هایی بود که خود او به من می‌کرد و حال هم چون میل و تأکید زیاد او به رفتن بنده می‌باشد بنده هم [سند مخلدوش است] صرف‌نظر از هر چیز کرده پیش او بروم و تا او مشغول تحصیل است من هم خدمت او را کرده و نزدیک او باشم ولی فقط نگرانیم وضعیت اوست. مستدعی بنده‌نوازی و رعیت پروری فرموده وضعیت شاهپور را مرتب فرموده و اجازه کنیز را برای رفتن پیش او مرحمت فرمایید.

[توران امیرسلیمانی]

۱۴ فروردین ۱۳۲۴

۱۳ آوریل

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم

قربانت برم امروز که ۱۴ روز از عید نوروز می‌گذرد به واسطه آن که یک ماه و ۵ روز بود به کلی از تو بی‌خبر بودم تنها در کنج اطاق علی‌آباد نشسته، لوازم تحریر را آورده بودم که کاغذ برایت بنویسم. اگر چه صبح امروز هم تلگرافی برایت مخابره نمودم زیرا هم فوق‌العاده از بی‌اطلاعی از تو نگران و هم اخلاق حمیده و ادب تو را دور از آن می‌دانستم که سیزده عید تمام شد و هنوز از طرف تو تلگراف تبریکی به من نرسیده بود. بحمدالله دیدم تلگرافی آمده و تلگراف تبریک عید و سلامتی تو را به من داد. قربانت برم، من هم این عید سعید را به تو تبریک می‌گویم. از درگاه خداوند مسئلت می‌نمایم این مفارقت که دیگر استخوان مرا هم از صدمه‌اش آب نمود به پایان برساند و به سلامتی و خوشی تو به ایران بیایی و انشاءالله خداوند جمع ما را در وطن با هم جمع نماید. عزیزم، چنانکه در کاغذ قبل، اگر رسیده باشد برایت شرح دادم بیست روز قبل از عید، ۱۱ اسفند، من به اتفاق خاله جان، آقا جانم، احمد و ملکه زمان که آنها هم به کربلا آمده بودند به تهران آمدم. خواستم بروم منزلمان اما از ظلم علیاحضرت که در نبودن من چه بدگویی‌ها که کرده و فرستاده بود آن پنج تکه فرش که به شما گفتم با ده عدد لوستر که شاه داده بود درب عمارت را کلید انداخته بردند.

تقریباً منزل ما را ویران کرده و نوکرهامان را، اگر چه حمدالله و ولی‌الله خودشان هم شریک دزد و رفیق قافله بودند و تمام بدذاتی‌ها را کرده و قبل از ورود من خودشان را به دربار معرفی کردند که دیگر پیش من نباشند، بقیه از قبیل عباس و اوستا یدالله‌را هم ماهانه‌شان را بریدن [بریدند]. من هم که وضع را این گونه دیدم یک هفته منزل شمس‌بودم و از صدمه این بی‌انصاف‌ها مریض شده پس از یک هفته برای جمع‌آوری اثاثیه خودم به منزل شما رفتم. در این مدت دو عریضه به شاه و فوزیه دادم. خودم یک دفعه پیش علیاحضرت رفتم و گفتم پس حق بیچه من چه می‌شود؟ این کاغذ چه بود که به شاهپور، شاه نوشت و او را مطمئن کرد، به غربت فرستاد؟ و حال با مادر و آدم‌های او این گونه رفتار می‌کند. خانه و حق او را نمی‌دهید و پس از بیست و دو سال، پنج پارچه فرش را هم از ما پس گرفتید، آن هم با این وقاحت! تا به حال که جواب صحیحی بما ندادند و تکلیفی برای کار و خانه شما معلوم نکردند. من هم که وضع را این طور دیدم مجبور شدم عجلتاً از پنج روز قبل از عید تا به حال به علی‌آباد آمده مقداری اثاثیه خود را به علی‌آباد آورده و مقدار کمی هم محض آن که منزل تو را به کلی خالی نکنم در دو اطاق آنجا گذارده درب را قفل نمودم. فقط با تمام پیغامات و گفت و گوها، ماهانه پنج‌ماهه مرا شاه شب عید داد آوردند علی‌آباد. آن هم من مقداری به قرض داده و هزار دلار هم به عنوان عیدی برای تو صبح امروز فرستادم. آن را هم از

روز عید تا به حال پیش وزیر دربار و شاه فرستادم؛ همه روزه تا روز ۱۲ عید اجازه آمده که بانک پول را از من قبول کند که به امریکا بفرستد چون هم تذکره و هم پول فرستادن تا اجازه شاه و دولت نباشد به کسی نمی‌دهند و نمی‌گذارند پول بفرستند. در هر صورت امروز بحمدالله موفق شدیم که توسط قنصلگری ایران به شما پول بفرستیم. تلگرافی هم نوشتم دادم حیدر قلی خان مخابره کند. تلگراف‌ها را هم من دیگر خودم از خارج می‌زنم چون می‌دانم دربار ماهی یک تلگراف را هم مذاایقه [مضایقه] می‌کند.

عزیزم، چنانکه در کاغذ قبل برایت نوشتم، ملک‌پور پانزده روز بعد از رفتن شما به امریکا به قاهره آمد و ما پانزده روز دیگر هم به اتفاق او در قاهره بودیم و من دو کاغذ از آنجا و یکی هم او برای شما نوشتیم که هنوز جوابش به تهران هم نرسیده. و بیست‌روز هم در فلسطین، دمشق. بعد ما او را ترک گفته به کربلا با خاله‌جان رفتیم. حال هم مدت یک ماه و چهار روز است که من به تهران آمدم هنوز او نیامده که تکلیفی برای زندگی من معلوم شود که آیا می‌توانیم تذکره گرفته پیش شما بیایم یا نمی‌توانیم. باز هم گمان می‌کنم تا بیستم اردیبهشت، یعنی یک ماه چهل روز دیگر، مسافرت او طول بکشد.

در هر صورت منتظر بشوم تا او بیاید و کارهایش را در تهران مرتب نماید. البته اگر او توانست بیاید چه بهتر؛ من اقلاً در راه تنها نیستم و اگر او نتوانست بیاید تا سه چهار ماه دیگر همین قدر من قدری قرض‌ها را بدهم و یک عایدی برای مخارج خود معلوم کنم. چون دیگر از دربار که به من مواجب نخواهند داد و ببینم تکلیف کارهای شما چه می‌شود. آن را هم بایستی خودت با چندین کاغذ به شاه، فوزیه، مادرشاه، وزیر دربار و هر چه می‌توانی تأکید نمایی که خانه و پول و یک دست عمارت به من بسپارند که اقلاً بتوانم خانه را اجاره داده و عایداتی برایت معلوم نمایم. این کارها را کرده اگر با تذکره معمولی هم شده گرفته پیش تو خواهم آمد، زیرا تذکره مرا هم سر حد از همگی گرفتن [گرفتند]؛ من دیگر تذکره ندارم. دیگر منتظر نمی‌شوم که او می‌تواند بیاید یا نه زیرا، عزیزم، دیگر طاقت مفارقت تو را ندارم. این مرتبه نزدیک بودن آن پنجاه روز در قاهره و دیدن آن اخلاق حمیده و روح پاک بی‌گناه تو مرا بیشتر از پیش دیوانه تو کرده و فکر آن که تو این مرتبه تنهایی و اگر خدای نخواست مریض یا اتفاقی برایت بیافتد ابداً جز خداوند کس و کاری نداری شب و روز مرا مثل مجنون نموده. همیشه تو را به خدا می‌سپارم و امید است او در این تنهایی و غربت، پشت و پناه تو باشد. عزیزم، دیروز برای سیزده عید همه فامیل به علی‌آباد آمده هزار بار جای عزیزت را سبز نمودیم و همه آرزو می‌کردیم، و می‌کنیم که انشاءالله به زودی در جشن عروسی تو همه شادی نمایند. همان دیروز سه هزار و پانصد تومان به حیدرقلی خان دادم با یک صورت تلگراف و اجازه دربار که برای شما هزار دلار بفرستد.

دیگر آن که، عزیزم، کاغذی از خانم جم آمده بود که اثاثیه شما به قاهره رسیده و یک مقدار لباس و سه قاب عکس و سر عصا که خودم داده بودم برایت به امریکا بفرستند و بقیه را به تهران، از قرار هنوز در راه است؛ نرسیده که ببینم چه چیزها می‌باشد. البته اگر رسید صورتش را برایت خواهم داد. من هم اتومبیل خودم را فروختم، یعنی موقعی که در مصر بودم حیدر قلی خان بیست‌هزار تومان فروخته و به قاهره فرستاده بود. من که آمدم مجبور شدیم پس بخواهیم. تقریباً هزار و پانصد تومان چه خرج رفتن [و] برگشتن شد و چه حمدالله نمک ناشناس با مقداری

اثاثیه ماشین را برداشت. بقیه را هم سهم کوره نیرزمان را به سی هزار تومان خریدم که نصف آن را داده و نصف دیگر مانده که بعد بدهم. کلیه، با قرض بانک و قرض های داخلی هفتاد تایی دیگر قرض برایم باقی است که انشاءالله باید تقلا کرده بدهم خیال خود را راحت نمایم.

[توران امیرسلیمانی]

[۶۷ تا ۶۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۷

دانشکده پرینستن

مادر عزیزم را هزاربار قربان می روم. امروز کاغذی از شما رسید که تاریخ ۱۴ فروردین را داشت ولی کاغذ دیگری قریب سه هفته پیش از شما رسیده بود که بعد از این کاغذ نوشته بودید. امیدوارم کاغذها را با پستی بدهید که زود برسد. راجع به وقایعی که رخ داده بود چندبار نوشته بودید؛ البته آن حرکت بسیار ناشایسته و پرخطا بود. من هم به شاه، فوزیه، اشرف و غیره نوشته و می نویسم و مخصوصاً تکرار می نمایم. البته دیگر بسته به انصاف خودشان است ولی آن اثاثیه را هر طوری شده باید پس گرفت. حقیقتاً طرز قریبی [غریبی] است! از طرفی خانه و اثاثیه داده و از طرفی پس می گیرند. ولی از نقطه نظر پول برای تحصیل و غیره مطمئن باشید که اعلیحضرت می دهند و من اکنون از [این] لهاذ [لحاظ] هیچ در عذاب نیستم. شما هم نمی بایستی اثاسا [اساسا] برای من پول بفرستید زیرا، همان طوری که گفتم، اعلیحضرت ما را بی پول نمی گذارند. در اینجا هم من با کارهای سخت درسی گرفتارم و وقت [وقت] این را هم ندارم به صفحه کوچکها برسم و کارهای درسی را واجب تر می دانم. همین امروز عصر تلگراف تبریک [سند مخدوش است] رسید. خیلی متشکرم و اگر چه تلگرافی دیشب [سند مخدوش است] روم ولی جواب این را هم امروز فردا خواهم [سند مخدوش است] زیادتر از خود خبر می دادید کاغذهای شما ماه به ماه به من [سند مخدوش است] هم نسبتاً در کاغذ نوشتن تنبل می باشم. عجلالتا که جنگ اروپا [سند مخدوش است] تلگرافی [به] شاه زدم که بلکه بتوانم برای تابستان به ایران بیایم و وضعیت خود را و شما را رو به راه بنمایم چون اگر خود [م] با شاه روبه رو شوم وضعیت خیلی فرق می کند تا آن که انسان کاغذ و تلگراف بفرستد. اگر اجازه بدهد خیلی خوب می شود، فقط برای تابستان و شاید بعدش هم به اتفاق دوباره به امریکا آمده یا آن که به اروپا بروم. اگر شاه خود به کارها رسیدگی می کرد و مادرش دخالت نمی نمود خیلی گمان می رفت که من تا به حال ده بار به ایران [می] آمدم و اقبالاً از دیدار وطن، هموطنان و فامیل برخوردار می شدم. حالا چون علیرضا نمی تواند برگردد ما هم باید به آتش او بسوزیم. در هر صورت امیدوارم که آن موضوع بشود؛ خیلی خوب خواهد گردید. در اینجا اگر من مشغول کار نبودم تنهایی خیلی در من تأثیر می کرد. شاید برای این است که وسعت مملکت زیاد و شهرهایش از هم دور می باشند. مثلاً از نیویورک تا پرینستن مانند از شمیران تا کرج است و یک ساعت با ترن سریع السیر راه است ولی اگر روی یک نقشه بزرگ امریکا نگاه کنید اصلاً به نظر نمی آید. خلاصه اگر طوری می شود [می شد] که به اروپا می رفتم خیلی بهتر بود مانند فرانسه، سویس یا غیره. اساساً راستش را بخواهید اینجا مملکتی است اگر چه آزاد ولی

مردمش فقط در فکر پول درآوردن می‌باشند. اگر چه امروزه در تمام جای دنیا کم و بیش همین طور است ولی مردمان اینجا فوق‌العاده مالی هستند. خلاصه خوب طوری ما را با سیاست به امریکا فرستادند. اول به خواهش و بعد تمهید. اخیرا کاغذی از سرلشکر جهانبانی رسید و جوایش را هم دادم. حالا من کاغذهایم را توسط پوست [پست] [مخصوص قنصلخانه می‌فرستم و امیدوارم که زودتر به شما برسد. شما هم طوری [ترتیب] دهید که کاغذهایتان زود به زود به من برسد.

در مدرسه هم من چند آشنای خوب پیدا نموده‌ام که خیلی [سند مخدوش است] اوقات تنهایی من مفید می‌باشند ولی اثاسا [اساسا] [سند مخدوش است] من تا در وطن نباشم از شر این تنهایی [سند مخدوش است] هر کشوری که پا می‌گذارم خود را تنها می‌یابم ولی انشاءالله [سند مخدوش است] تابستان به ایران بیایم باز خوب است. اگر نشود شاید این تابستان را صرف گردش و دیدن نقاط دیگر امریکا نمایم زیرا در این محل می‌گویند فوق‌العاده گرم می‌شود. خلاصه هنوز تصمیمی نگرفته و اوضاع مغشوش می‌باشد. دیگر از وضعیات که رخ می‌دهد بیشتر برای من بنویسید؛ خیلی مشتاق دانستن

سند شماره ۷

همه چیز می‌باشم. اگر چه من برای مبل و اثاثیه خانه می‌نویسم ولی شما هم سعی کنید که آنها را پس گرفته و امسال تابستان را هم در گرمای علی‌آباد به سر نبرید بلکه شمیران رفته و هوای خنک استنشاق نمایید. باری، از قول من هم به فامیل سلام رسانده و از مستخدمین احوالپرسی نمایید.

غلامرضا پهلوی

[۲۶۷۲ تا ۲۶۷۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۸

۱۳۲۴/۱/۱۹

شاهپور عزیزم، پسر مهربانم، قربان و تصدقت برم

امروز که ۱۹ فروردین است در تهران منزل خاله‌جان قدس اعظم با فامیل از قبیل آقا، ملکه زمان، شمس [و] نیر می‌باشیم. قربانت چنان که در دو کاغذ قبل برایت کلیه شرح حال را نوشتم من ۱۱ اسفند وارد تهران شدم. چون علیاحضرت که یک ماه قبل از ما به تهران رسیده بود بنای بدگویی از ما پیش شاه [گذاشته] و فرستاده درب اطاق و عمارت ما را باز کرده و آن پنج تکه فرش که برایت گفته بودم با ده عدد لوسترها را بردند و منزل ما را به کلی خالی کردند، نوکرهای ما را مواجب‌شان را قطع، البته حمدالله و ولی‌الله بدجنس به چاپلوسی خود را قبلاً به دربار معرفی ولی عباس را خارج کردند. در هر صورت میل ندارم این گونه چیزها را برایت بنویسم و تو را دل‌تنگ نمایم ولی چون خودت میل داری که از همه چیز باخبر باشی و از طرفی دیر آمدن مرا به امریکا تصور نکنی که من برای پیش آمد خودم تو را فراموش کردم یا تقصیر دارم ناچار می‌نویسم. در هر صورت، عزیزم، من چون زندگی را این طور دیدم یک هفته در منزل شمس مانده و یک هفته هم به منزل شما رفته، یکی دو عریضه به شاه دادم. درخصوص منزل و کارهای تو پیش علیاحضرت رفتم و گفتم که شماها بچه مرا گول زدید؛ وعده منزل و حق او را به او دادید و حال به سرما این طور می‌آورید. هنوز جوابی نگرفتم و پس از یک هفته هم که منزل خودمان بودم چون وضعیت را به کلی دگرگون دیدم مجبور شدم به علی‌آباد رفتم. چون ملک‌پور در فلسطین مانده و هنوز به تهران نیامده که تکلیف ما معلوم شود قبل از عید خواستم اقلأً هزار لیره برای مخارج فوق‌العاده شما بفرستم. به قدری دوندگی کردم تا اجازه از شاه گرفته و روز پانزده فروردین توسط بانک ملی که به قنسولخانه ایران بفرستد برایت فرستادم. امید است به شما رسیده باشد.

عزیزم، از تو خواهش دارم که هر موقع پول لازم داری قبلاً به من اطلاع بدهی و فکر آن را نکنی که من از کجا فراهم می‌کنم. کاغذ سیم شما همین امروز که ۱۹ فروردین است و ۸ آوریل، رسید. درست دو ماه در راه بود. عزیزم، شما می‌توانید کاغذها را توسط قنسولخانه به وزارت خارجه بدهید که اقلأً زودتر به من برسد. شما ۸ فوریه نوشته بودید و ۸ آوریل رسید. اصرار در آمدن من کردید؛ اولاً، به جان عزیز خودت که در عالم از همه چیز برای من گرانبهاتر است، من دقیقه [ای] دیدار تو و پیش تو بودن را با تمام دنیا برابر می‌دانم. تصور نکن که من

سرگرمی دارم و تو را فراموش کردم. ولی، عزیزم، مجبورم آنقدر صبر نمایم که اقلأً مقداری قرضمان را سبک کرده چون از بنایی گذشته خودت که می‌دانی بیست هزار تومان برای آمدن به مصر و از قاهره هم که برگشتم سهم کوره نیر را خریدم چون مجبور شدم؛ لیستر^۱ می‌خواست بخرد و آن هم یک سر خر برای ما می‌شد. ماشین مرا که در نبودن من حیدرقلی خان فروخته بود به بیست هزار تومان پولش را برای کوره دادم و باز هم ده‌هزار تومان دیگر بدهکاری به نیر دارم. روی هم رفته شصت و پنج هزار تومان دیگر قرض مانده که اقلأً شاید انشاءالله در برداشت امسال مقداری بدهم و بقیه را به کسی بسپارم که به تدریج بدهد و هم اقلأً مقداری برای مخارج که بیایم به امریکا فراهم نمایم. مقصود، عزیزم، از طرف مال و حق حساب تو که معلوم نیست چیزی به من بدهند؛ اقلأً من بایست روی این تکه ده خودم تقلا کرده و چیزی در سال برای قرض زندگانی دریافت نمایم.

دیگر آن که، عزیزم، در دو کاغذ قبل هم برایت نوشتم، ولی به فکر آن که شاید این کاغذ به شما زودتر برسد باز هم می‌نویسم، شما باید کاغذی به شاه و یکی به فوزیه و دیگر به وزیر دربار بنویسی و حق [و] حسابت را بخواهی و مخصوصاً بنویس اگر مادر من شوهر کرده من خود رضایت به شوهر کردن او دادم و با وجود این من کسی را از او مهربان‌تر ندارم. به او وکالت دادم؛ بایستی حق [و] حساب و منزل من به دست او برسد. اگر لازم شد کاغذی به مجلس هم بنویس و بگو به شهادت هزاران نفر در تمام مدت بزرگی پدر یک قالیچه هم از هستی پدر نگرفتم و روی زندگی کوچک مادر فقط با یک آیدی [عایدی] کمی زندگی کردم. حال هم جهت ندارد، بدون تقصیر، من را در به در و از حق پدر که سایرین استفاده کرده به طور کامل منکر هستند من بی‌حق و بلا تکلیف باشم! ایا لاخره بیش از این نمی‌شود ساکت نشست. البته من با آنها نمی‌توانم گفت و گو کنم ولی تو حق قانونی خود را می‌خواهی و می‌توانی بنویسی که من به وعده و نوید شما که هستی مرا به مادرم می‌سپارید دلخوش کرده و اطاعت امر کردم. حالا سزاوار نیست که سایرین دارای میلیونها ثروت و من، بی‌همه چیز و از وطن دور باشم. باز هم، عزیزم، به تو می‌نویسم، اولاً به فکر آن که شاید این کاغذ انشاءالله به تو زود برسد چیزهایی که در کاغذهای قبل به تو نوشتم باز تکرار می‌کنم و بعد هم برای آن که تو کاملاً از جریان کار خودت و من مطلع باشی عجالتاً من بیست و پنج روز است به کلی در علی‌آباد زندگی می‌کنم و باز هم هستم؛ مشغول آبادی آن جا می‌باشم تا ملک‌پور بیاید و تکلیف من معلوم شود.

دیگر آنکه درخصوص دیپلم شما، من چند مرتبه به شاه و وزیر دربار نوشتم هنوز خبری نشد. یک روز جهانبانی برای دیدن عید به علی‌آباد آمد. او هم می‌خواست جواب کاغذ شما را بدهد به او شرح حال و رفتار اینها و برای دیپلم شما گفتم. او قول داد که اولاً دیپلم شما را از دبیرستان نظام تهیه کرده توسط دربار یا خودش برایت بفرستد بعد آدرس خواسته که خودش هم به شما کاغذ بدهد و بعد هم گفت من اشخاص مربوطه را دیده درخصوص کارهای شما گفت و گو می‌کنم تا ببینم چه پیش می‌آید.

روز سیزده عید همه فامیل آمدن [آمدند] علی‌آباد. جای شما بسیار خالی بود! چند عکس برداشتن [برداشتند] که

^۱ . احمد لیستر یکی از سرمایه‌داران معروف تهران.

برایت می فرستم. روز ۱۴ کاغذی توسط پست فرستادم ولی می دانم که طول خواهد کشید. یک روز هم مادام خیاط من با دخترش و دو نفر آمریکایی دوستانشان بوب و فرانک، آمدن [آمدند] علی آباد. چندین عکس از من و آدمها [و] دایهات که آنجا بود برداشتن [برداشتند] و گفتن [گفتند] ما خودمان به فامیل مان که در نیویورک می باشند می نویسیم که بروند و غلامرضا را پیدا کرده و عکس های شما را به او برسانند و بگویند او هر پست که آنها برای ما کاغذ می فرستند از سلامتی خودش اطلاع به ما بدهد و ما به شما خبر سلامتی پسران را خواهیم داد. اگر واقعا آمدن شما همین قدر [که] عکس مرا و آدمها [ی] علی آباد را ببینید منقلب می شوید.

دیگر آن که، عزیزم، امروز که به واسطه بعضی کارها به منزل خاله جان قدس اعظم آمدیم کاغذ شما هم همین جا به ما رسید. همگی به شما سلام می رسانند مخصوصا ملکه زمان، شمس و همه. روز قبل هم تلگرافی به شما زدم. تلگرافات را هم می دهم مسعود شوهر فروزنده می زند، و خودم پول می دهم که خواطر [خاطر] جمع به شما برسد. ولی چون خودت نوشته بودی تمام کاغذ تلگرافات را به قنسولخانه ایران در نیویورک می فرستم البته به شما خواهند رسانید.

دیگر آن که، عزیزم، در رشته تحصیل نوشته بودی گمان می کنم حقوق برای شما بهتر باشد. ولی باز هم مصلحت کن؛ هر رشته که بهتر باشد و بیشتر به درد بخورد آن را شروع کن. دیگر آن که اگر ممکن است یک موتور برای علی آباد قیمت کن برای من بنویس که پولش را برایت بدهم بفرستی که هم آب بکشد و هم چراغ [چراغ] بدهم، و به اسم ده خودت بفرست. من هم اگر انشاءالله کارهایم رو به راه شد برای اول پاییز شاید انشاءالله بتوانم پیش تو بیایم. اگر خدا بخواهد و زنده باشم تو را در انتظار نخواهم گذاشت.

دیگر آن که، عزیزم، هنوز اثاثیهات به تهران نرسیده. اگر رسید چیزهایی که نبایستی نگاه دارم همه را خواهم فروخت و پولش را برایت می فرستم. و اضافه هم هر وقت داشتم برایت خواهم فرستاد که باشد پیش شما، بهتر است؛ شاید انشاءالله خودمان بیایم و لازم می شود. دیگر آن که عزیزم هر چه لازم داری هر چه زودتر برای من بنویس و من هم، بدان، تمام فکرم برای کارهای تو و آمدن پیش تو می باشد. همین قدر توکل به خدا کن و پشت کار داشته باش و جهد کن رشته کاری پیش بگیری که آتیه خوب انشاءالله برایت داشته باشد. من هم همیشه تو را به خدا می سپارم و موفقیت تو را از خداوند خواهانم. زیاده بیش از این مصدع اوقات تو نمی شوم و زود به زود منتظر کاغذت هستم؛ هر هفته مرا از حال خود مطلع کن. گوهر تاج، و دایهات، عباس، سکینه، گلین خانم [و] آقابگم خانم همگی عرض سلام می رسانند و دعاگو ذات عزیزت هستند. زیاده قربان تصدقت، مادرت، توران [۷/۶ تا ۷/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

یک روز است که از آلمان برگشته بودم و در آنجا در مدرسه توپخانه بودم و اکنون در پاریس می‌باشم و تا دو روز دیگر باید در [خوانده نشد] باشم. از حالم بخواهید حالت مزاجیم بهتر از تهران است. در اینجا غذاهای گوناگون، حتی مشروب و تخم‌مرغ آن اثر بد را در من ندارد. هوای پاریس خیلی گرم شده و دست کمی از تهران ندارد. قیمت اجناس هم در اینجا فوق‌العاده گران است. پوندهای من به کلی ته کشیده و مقداری از دلارها هم خرج شد. اگر تا ده بیست روز دیگر پول نرسد اینجا باید گدایی بکنیم. در هر حال، اگر کوره احمد را به ۳۰۰,۰۰۰ هزار تومان می‌خرند فوری بفروشید. گفته بودی باز خیال فروش زمین داری؛ اگر این کار را بکنی به کلی از شما می‌رنجم چون دیگر جایز نیست شما زمین بفروشی. مبادا این کار را بکنی.

در هر صورت، عزیزم، شما آدم بدقولی هستید زیرا حتی آن مقدار پولی را هم که بنا بود به من بدهی ندادی و فقط ۱۳ هزار تومان دادی. تازه من شخصاً پانزده هزار تومان از شما می‌خواستم. در هر حال، عزیزم، مواظب زندگی خودت باش؛ بی‌خود زمین خودت را کاغذ مکن که آن را هم اشخاص منافع‌جو از دستت برابند.

راجع به پانصد هزار تومان حساب ثابت هم، حیدرقلی خان مسئول این کار بود و من مخصوصاً گفته بودم در موقع خرید سهم سرهنگ سیف که فقط ۱۰۰,۰۰۰ هزار [کذا] تومان آن را به حساب ثابت بگذارد به سرهنگ سیف بدهم نه ۵۰۰,۰۰۰ تومان. در هر حال اگر حیدر بخواهد کارش درست شود باید درصدد این ضرری که به من زده است باشد و گرنه جدا قهر می‌کنم. آن پنج هزار تومان هم که از پول من برداشته‌اند اقلأً بده که اقلأً از ۵۰,۰۰۰ هزار تومان که قول داده بودی ۱۸,۰۰۰ هزار تومان داده باشی. در هر صورت، مادر عزیز، اگر من را دوست داری باید این کارها را انجام دهی. هر طوری شده برای من پول فراهم کن و بفرست. امید است که حال مهرناز^۱ خوب باشد. اغلب به او سر زده و مواظبش باشید. همان طور که گفتم اگر اتومبیل رسید اگر خواستید بفرستید اگر شده به اعلیحضرت هم بنویسید که من در مضیقه پولی می‌باشم و همان طور که قول داده‌اند کمک خرجی بکنند. امیدوارم که فامیل سلامت باشند. امید به دیدار زود.

غلامرضا پهلوی

[۳۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

مادر بهتر از جانم را هزار بار تصدق می‌روم. مدتی است که از وجود عزیزت به من اطلاعی نرسیده؛ متفکرم که چطور دیگر یاد ما نمی‌کنید. ولی من که همیشه به یاد شما هستم و هر وقتی بیکار باشم البته از نوشتن کاغذ فروگذاری نمی‌نمایم. دو روز پیش هم خدمتتان تلگرافی فرستادم و هنوز منتظر جواب هستم. در اینجا تابستان

^۱ . فرزند غلامرضا از هما اعلم.

آنطوری که فرض می‌رفت گرم نشد ولی چون مدرسه من در شهر خیلی کوچکی واقع است این است که خیلی سوت و کور است ولی دیشب که اعلان جنگ با ژاپن در اینجا [سند مخدوش است] تمام مردم از فرط خوشحالی دیوانه شده بودند و این شهر [سند مخدوش است] محشر قیامت شده بود. در نیویورک که می‌گویند [سند مخدوش است] ملیون در محل معروف تیم‌سگو جمع شده و شادی می‌کردند و عکس را هم در روزنامه دیدم. خلاصه امیدوارم این وقایع وضعیت بهتری برای مملکت ما پیش آورد. از قراری هم شنوفته‌ام [که شنفته‌ام] روسها و انگلیسها قوایشان را از ایران خارج نموده‌اند. حالا دیگر نمی‌دانم وضعیت داخلی ما از چه قرار باشد. همان طوری که قبلاً هم برایتان نوشتم چند دفعه به برادرم (شاه) متذکر شدم که اجازه دهند که من به ایران برگردم ولی هیچ جوابی نداده است. در دفعه آخر به او نوشتم یا اجازه دهد من به ایران بیایم و یا وسیله آمدن شما را فراهم آورند. حالا هم دیگر نباید اشکالی در پیش باشد. حال ببینیم تا او چه تصمیمی می‌گیرد. حال ممکن است دوباره به ایشان تلگراف زنم. دیگر من خبر تازه‌ای از اینجا ندارم که به شما دهم بلکه خبرها همه پیش شماست. گاهی خسروی و سایر ایرانیهای مقیم نیویورک را می‌بینم [سند مخدوش است]. چند نفر دوستان و همشاگردیان لب دریا برای شنو [شنا] [سند مخدوش است] از شما و میهن بد می‌گذرد؛ میهن را که نمی‌شود به اینجا آورد [سند مخدوش است] ولی بهتر از همه این بود که من هم در میهن و هم در نزد شما بودم. از قول من هم به همه سلام برسانید.

امید به دیدار

غلامرضا پهلوی

[۱/۲ و ۱/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۱۱

هو

۲۰ اوت - ۲۹ شهریور

یگانه پسر مهربان، فرزند دلبندم را قربان و تصدق می‌روم

پنج روز پس از آن که یک کاغذ شما توسط مسافر ایرانی از دربار رسید پست دو کاغذ دیگر که یکی ۱۸ ژوئیه و دیگری ۲ اوت تاریخ داشت با هم رسید. از مژده سلامتی‌ات فوق‌العاده خوشوقت ولی از آن که تنهایی و قربت آنقدر روح تو را معذب می‌دارد یک شبانه‌روز بر بیچارگی خود و تو گریستم تا آن که ملک‌پور آمده حال دلتنگ مرا دید. یک تلگراف مفصل به شما کرد و قول به من داد که هر چه از دستم برآید کوتاهی نمی‌کنم. البته در درجه اول اگر ممکن شد وکلا را دیده شاید انشاءالله کاری کنیم که شاهپور را به ایران بخواهند و اگر نشد که خودمان وسیله فراهم کرده به امریکا می‌رویم که اقلاً شما تنها نباشید. در هر صورت، عزیزم، جواب کاغذ قبلی را دادم. ملک‌پور که توسط پسر محمدحسین میرزای جهانبانی که خیال دارد برای تحصیل به امریکا بیاید داده و چون چند روزی آمدن او تعویق افتاد و دوباره کاغذهای شما رسید این جواب را هم ممکن است توسط او برایت بفرستم و شرح گزارشات این هفته را نیز برایت می‌نگارم.

قربانت برم، اولاً خودم تصمیم گرفتم کاغذ مفصلی [به] برادرت^۱ بنویسم که بالاخره یا تو را به ایران بخواهد و یا اجازه بدهد من پیش تو بیایم و هم در خصوص اجازه اجاره یا فروش مقدار زمین اضافه منزلت اگر جوابی داد فیها و الا ما اقداماتی از طرف مجلس نموده و هم خودت بایستی کاغذ مفصلی به مجلس شورای ملی بنویسی، تمام شرح حال زندگی‌ات از اول الی حالا و اینکه از هر جهت تو را محروم از مال پدر، از دیدن وطن بدون گناه نمودند بنمایی. حال که علاء^۲ هم به امریکا آمده ممکن است خصوصی خودت او را ملاقات کرده اگر چه من یک مرتبه او را ملاقات کردم و تا اندازه‌ای از شرح گزارشات زندگی‌مان را به او گفتم، شما هم مخصوصاً اگر شهر دیگری هم می‌باشد پیشش برو گزارشات گذشته خودت را بی‌خجالت بگو و درست جو یا شو که واقعا تصمیم دارند که برای مدت طولانی شما در آن صفحات باشید یا به زودی شما را به ایران خواهند خواست. از قراری که من، دور و نزدیک، شنیدم علاء غیراز سفارت مأموریت دیگری دارد که راجع به ثروت پدرت در بانکها [ای] امریکا می‌باشد. درست، عزیزم، چشم [و] گوشت را باز کن؛ دیگر مثل قضیه فوت پدرت خواب نباشی که رندان جواهراتش را زدند و حال مشغول خوشگذرانی در تهران [و] مسافرت می‌باشند و شما بیچارگان را در به در و بی‌حق کردند. حال این قضیه هم مربوط به شماها می‌باشد. درست مواظب باشید و حق خود را مطالبه نمایید. قضیه جواهرات پدرت را عصمت خانم به من گفت که او خود دیده و مطلع بود ولی موقع فوت او ایزدی، شمس و بهجت از اینجا به همین خیال آمده بودند. محرمانه زیر پا کردند، صدایش را درنیوردند و شماها را بی‌حق کردند. در اینجا هم فقط عفریته^۳ حق بزرگی از آنها برد. مقصود عزیزم چشم [و] گوشت را باز کن. ۲۲ سال است تو را از همه چیز بی‌خبر نگاه داشتن [داشتند] و تو هم بدتر از مادرت ساده و بی‌آلایش فکر می‌کنی. تمام مردم مثل من و تو و محیطی که تو بزرگ شدی ساده می‌باشد [نمی‌باشند]. اگر چه این مسافرتها و پیشامدها موجب رنج و غم من و تو هر دو بود ولی بایستی اقلاً تو را آموده و بیدار کند، مردم را بشناسی و فکر خود و آتیه‌ات باشی. آنقدر ساده نباش؛ فقط فکر خود و آتیه‌ات باش که امروز در بهران [بحران] بدبختی سیر می‌کنند.

قربانت برم، امشب من مهمان دارم. صدیق اسفندیاری با خانواده‌اش که در فلسطین موقع عمل من قنسول بود و خدمات زیادی برای عمل من کرد به تهران آمده است. من او را دعوت کردم. احمد، ملکه زمان و نیر هم می‌آیند. ملوک هم می‌باشد. جای تو سبز. هوای علی‌آباد امسال خیلی بهتر از سالهای گذشته و مخصوصاً حالا که پاییز است شبهایش کاملاً خنک و روز هم هوا خوب است. به تمام اهل ده وعده دادم که انشاءالله تو بیایی؛ به سلامتی برایت عروسی کنم و سه شبانه‌روز برای اهل علی‌آباد جشن بگیرم و نهار و شام بدهم. واقعا همه از ته قلب تو را دعا می‌کنند. خداوند انشاءالله وسیله فراهم نماید. ولی‌الله حالا دیگر روزهایی که من مهمان دارم برای پیشخدمتی

^۱ . محمدرضا پهلوی.

^۲ . حسین علاء سفیر ایران در آمریکا از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸.

^۳ . تاج‌الملوک.

می‌آید. از قراری که صحبت می‌کرد می‌گفت که در دربار کم و بیش صحبت هست که برادرت بی‌میل نیست که شماها به ایران بیایید. ولی قدری سر [و] صداهاى داخلی حزب توده که در تمام مملکت بلوا می‌کنند موجب نگرانی همه شد. دیگر این مردم بی‌تعصب هرچه حمال لختی در شهرها باشند دسته‌دسته شده توی خیابانها راه می‌روند و خود را حزب توده می‌خوانند و موجب ناراحتی سایر مردم شدند. اگر چه جنگ دنیا تمام شد، ملت خرم، دست از خریّت و صدمه برای خود و هموطنش بر نمی‌دارد؛ لایق‌تغ اسباب نگرانی فراهم می‌سازند. این است که همه کسالت روحی مرا برای شما می‌بینند تعجب می‌کنند که عجله نداشته باشید؛ بگذارید ببینیم که وضع وطن ما چه می‌شود و بالاخره تکلیف زندگی مردم چه می‌باشند [باشد]. منتهی اگر هم به ایران بیاید باید مثل سایرین تماشا کرده و غصه و وطنش را بخورد. اقلّاً حالا در خارجه به کسب معلومات و علم می‌پردازد و شاید انشاءالله نتیجه داشته باشد.

قربانت برم، اگر چه در کاغذ قبل شکایت از تو کردم که چرا برای اشخاصی که برایت کاغذ می‌فرستند جواب نمی‌دهی و کسل‌شان می‌سازی ولی جواب دایی‌جان، باقر [و] ملک‌پور رسید و همه یکدنیا متشکر و خوشوقت از شما شدند. عزیزم، مقصود من آن است که بدین وسیله خود را به یاد همه بیاوری و همیشه چه خودی و چه غیر به یاد فکر تو باشی؛ این خود، تأثیر زیادی در دلها دارد.

قربانت برم، بقیه این کاغذ را باز سه روز بعد یعنی امروز اول مهر است بنویسم. و جهت، آن است که پسر جهانبانی که خیلی میل دارد به وسیله این کاغذ من او را به شما معرفی کرده و با شما دوست شود حامل این کاغذهاست و چون آمدن او تعویق افتاد کاغذهای من هم تکه پاره شد. ولی‌الله دو روز قبل به واسطه مهمانی که داشتم به علی‌آباد آمد؛ چون به او پیغام داده بودم که توسط شبیانی به برادرت بگویند که منزل شما را برای کلوپ به دو هزار پانصد تومان به اجاره می‌خواهند جواب آورد که شاه برای کلوپ اجازه نداده؛ اگر سفارتی پیدا شود بهتر است. برای سفارت هم یکی دو تا آمدند ولی همه «تاباشه» گفتند؛ رفتند [و] برنگشتن [برنگشتند]. برای تعمیرات هم هنوز اقدامی نکردند. تصمیم گرفتم اگر انشاءالله اجاره رفت خودم تعمیر نمایم. قربانت برم، برای ماشین سواری و موتور برق فراموش نکن و هر چه زودتر ممکن است اقدام بکن. ملک‌پور عرض سلام می‌رساند. خودش کاغذ جداگانه خواهد داد. تلگراف هم به شما نموده بود. دو سه کاغذ با عکس برای شما فرستاد، ولی می‌گوید دیگر جوابی از شاهپور ندارم. اگر شهدخت را دیدی از قول من و ملک‌پور، که اتفاقاً شهدخت به او خیلی مرحمت دارد، سلام برسان. باز هم هزار بار قربانت می‌روم.

مادرت، توران

[۲۰/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

مادر بهتر از جانم را هزار بار قربان می‌روم. کاغذ عزیزت را به تاریخ ۱۷ شهریور دریافت نمودم. فوق‌العاده از خیر سلامتی شما خوشوقت گشتم. اگرچه ماشاءالله کاغذهای شما بالابند و خوب است ولی مثل اینکه هیچ وقت از خود وقایعی [وقایعی] که می‌گذرد، آنطوری که باید و شاید، به من خبر نمی‌دهید.

عزیزم، اثر [اصرار] قریبی [غریبی] در این دارید که خیال کنید، خدای نخواست، من به واسطه نیامدن شما به آمریکا از شما قهر کرده‌ام یا آن که مخصوصاً دیر به دیر به شما کاغذ می‌نویسم. این هیچ صحیح نیست. البته من خوب می‌دانم وضعیت شما را برای به آمریکا آمدن چقدر مشکل است. به این واسطه من چند وقت پیش کاغذی به شاه نوشتم؛ و اظهار کردن من این بود یا وضعیت مسافرت شما را برپا کنند یعنی اسناد و چیزهای لازمه بهتان بدهند و یا مرا به ایران بخواهند. بعد از چندین مرتبه تذکر برای جواب، بالاخره جواب آمد که باید منتظر شوم تا آن که علاء به آمریکا برسد. لابد به او دستورهایی داده‌اند و من بهتر است منتظر شوم ولی چنانچه جوابهای مناسب نبود دو مرتبه از شاه برای روشن کردن تکلیف خودمان درخواست خواهم نمود. علاء هم بناست تا آخر این ماه بیاید، یعنی تا ظرف چند روز دیگر باید پیدایش شود. خواستم چند روز دیگر صبر نموده بعد این کاغذ را برای شما بنویسم یعنی اگر وقایعی [وقایعی] رخ [رخ] داده باشد از اینکه شاید به امید خدا شاه اجازه آمدن شما و یا آمدن من را داد به شما اطلاع بدهم ولی چون کاغذی از شما به من رسید که ۱۷ شهریور تاریخ داشت این بود که فکر کردم این کاغذ را برای شما هم بدهم تا بعد، در هر حال، من فکر کردم اگر طوری شود که وسایل آمدن شما فراهم شود خیلی بهتر است اگرچه من [سند مخدوش است] من هم خیلی خوشوقت خواهم شد، مخصوصاً با بودن شما در آنجا. ولی از طرف دیگر در همچو موقعی با آن ملت زندگی کردن کار بسیار مشکلی است. من نمی‌دانم شما چه شکلی می‌توانید با آنها زندگی نمایید که جز حرف مضخرف [مزخرف] زدن چیز دیگری بلد نیستند. من اگر به شما اثر [اصرار] برای آمدن داشتم برای خودتان بود نه برای خودم. تصور می‌کنید من نمی‌دانم این مدت به شما چقدر سخت گذشته؟ پس تمام اثر [اصرار] من هم به شما برای آمدن این بود که نمی‌خواستم در آنجا حرف مضخرف [مزخرف] بشنوید ولی متأسفانه در آن موقع کار در ده داشتید و آمدنتان مشکل بود. در هر صورت وسیله آمدنتان اگر فراهم شود خیلی خوب می‌شود ولی من حتم دارم به شما در بودن اینجا و با من خیلی بهتر خوش می‌گذرد. من هم در مدرسه خواهم بود و شما را اغلب خواهم دید.

در کاغذ قبلی برایتان شهر [شرح] دادم که ملک‌پور، این طوری که من شنیدم، مقداری مقروض به شاهدخت است که هنوز نداده و من مایل نیستم اسم من و شما برای تجارت اشخاص خراب شود، و دیگر آنکه مایل نیستم خواهرم در این بابت رنجشی داشته باشد. پس بهترین چیز آن است که در اولین فرصت این قرض را ادا نمایند. عزیزم، نه خیال کنید من بی‌فکر صحبت می‌کنم ولی همین چیزهاست که اشخاص را نسبت به ایشان طرف می‌نماید. شما که می‌دانید من چقدر باید خواهر برادرانم را در دست داشته باشم. راجع به موتور برای چراغ [چراغ] و آب و اتومبیل نوشته بودید، همانطوری که می‌دانید من مدت‌ها پیش دستور موتور را دادم و تصور نمی‌کنم تا به حال حاضر باشد، اگر حاضر باشد به شما برای پول و حملش اطلاع می‌نمایم. راجع به اتومبیل هم بهتر آن است که صبر نموده تا ببینم وضعیت آمدن شما چه می‌شود و اصلاً هم یک سال دیگر طول دارد تا آنکه اتومبیلها درآید. در

هر صورت در اینجا فقط با دو هزار و پانصد دلار می‌توانم برایتان یک بیوک ۷ نفره خوب خریداری نمایم. فقط اشکال شما البته راجع به فراهم کردن دلار است. در هر حال اگر از من می‌شنوید در تهران نه از فامیل خیر می‌بینید نه از مردم. اگر می‌توانستید بیابید خیلی خوب می‌شد. دیگر قربان شما.

امید به دیدار.

غلامرضا پهلوی

[۲۵/۴ تا ۲۵/۱ - ۳۲ - ۸۲۵ الف]

۱۳

قربانت برم، فراموش نکن حتما چند کاغذ به هر که و هر جا که می‌دانی نتیجه دارد مخصوصا به شاه بنویس و درخصوص منزل و اثاثیه و پولت. از قراری که شنیدم سیصد هزار لیره برای علیرضا فرستادن [فرستادند]. مخصوصا بنویس علیرضا و عبدالرضا هر کدام سرمایه کافی برای زندگانی‌شان دارند. جهت ندارد که من هم از وطن به گناه سایرین دور باشم و هم از حق پدر محروم. بالاخره، عزیزم، من و تو جز خدا هیچ کس را نداریم که فکر ما باشد. باید اقلأ خودت مرتبا یادآوری کنی تا تکلیف کارت معلوم شود. دیگر آن که عزیزم، روز به روز برای من کاغذ بنویس و مرا از حال [و] وضع خود مطلع کن. اگر خدای نخواستہ بی پول بودی قبل از آن که پولت تمام شود به من بنویس یا تلگراف کن. فکر آن را نکن که من از کجا می‌آورم؛ البته تو از هر چیزی و هر کاری برای من بالاتر و مقدم تر هستی؛ اول از همه سلامتی و راحتی تو فکر مرا هم راحت نگاه می‌دارد. درخصوص دیپلمت دو مرتبه به شاه و به وزیر دربار نوشتم که اگر در دفتر مخصوص هست که بفرستند و اگر هم نیست رونوشت از دبیرستان [دبیرستان] نظام بخواهند، هنوز جوابی نیامده. حالا به شاهزاده امان الله میرزا که حالا رئیس دانشکده نظام می‌باشد توسط شمس پیغام دادم؛ بناست همین روزها بیاید علی‌آباد مرا ببیند. باز به او خواهم گفت او بهتر می‌تواند از دبیرستان [دبیرستان] نظام رونوشت او را بگیرد. او هم در ماه قبل تصادف ماشین کرده و یک چشمش قدری صدمه خورده. فامیل همه سلام می‌رسانند. دایه‌ات، گوهرتاج، عباس، سکینه مشترکا عرض سلام می‌رسانند.

هزار بار قربانت می‌روم. از دور تو را می‌بوسم.

مادرت، توران

[۲۸/۱ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

خواهش دارم، عزیزم، دیگر رودرواسی را کنار بگذاری. همین‌طور که اینها در این مدت بیست و سه سال ابداً ملاحظه ما را نکردند و در همه موقع ما را بیچاره و بدبخت کردند تو هم به هر کس که لازم می‌دانی کاغذ بنویس. هم مطالبه حقت را بکن و هم برای آمدنت به ایران و بگو یا حق مرا اقلأً مطابق خواهرهای خودش بدهد یا اثاثا [اساساً] من از این مقام نحس که جز بدبختی و در به دری من چیزی در بر نداشت استعفا داده می‌خواهم به وطنم که از هر چیز پیش من عزیزتر است بیایم و خدمت به وطنم بکنم. به هیچ جرم و گناهی نمی‌توانید مرا دور از وطن نگاه دارید زیرا من هفده ساله بودم که از ایران خارج شدم هنوز به حد بلوغ قانونی نرسیده بودم و هیچ گناهی هم نکرده‌ام. جهت ندارد که به جرم گناه غیر بسوزم. قربانت برم، دیگر باید به فکر خود باشی زیرا غیر از خدا هیچ کس به فکر من و تو نیست. از دور تو را می‌بوسم و منتظرم هرچه زودتر اقدامی در کارهایت بنمایی.

مادرت، توران

[۵ - ۱ - ۲ - ۸۲۵ الف]

۱۵

هفته قبل مادام خیاط من با دخترش که انگلیسی می‌داند با دو نفر از دوستان امریکایی خود به دیدن من در علی‌آباد آمدن [آمدند] وقتی که معرفی کردن [کردند] معلوم شد از اهالی نیویورک‌اند. یکی بوب و یکی فرانک اسمشان بود. چندین عکس از من و از منزل و عمارت علی‌آباد و آدمها، مستخدمین برداشتن و گفتن [برداشتند و گفتند] می‌نویسیم و عکسها را هم به آنها می‌فرستیم که بروند و آدرس می‌دهیم و کاغذی هم خودمان به شاهپور می‌دهیم و می‌گوییم که ما به ده شما رفته مادر شما را دیدیم؛ حالش خوب است. در هر حال اگر واقعا فامیل آنها توانستن [توانستند] شما را پیدا کرده با شما دوستی کردند شما می‌توانید از سلامتی خود هر هفته توسط آنها به من اطلاع بدهید. ممکن است عکسهای مرا فامیل آنها به شما برسانند. باز هم قربانت، خودم. درخصوص تحصیلات هم، عزیزم، اقتصاد گمان نمی‌کنم به درد شما بخورد؛ شما که نمی‌خواهی تجارت کنی. در درجه اول حقوق و سیاست از هر چیز برای شما تحصیلش لازم‌تر، و اگر نخواستی باز فلاحهت بهتر است. باز هم از خسروی و کیا و اشخاصی که آنجا هستند مصلحت بکن؛ هر چه برای موفقیت شما بهتر بود به همان کار شروع نما. قربانت، خودم. قربانت برم، اگر برایت ممکن است از امیر خسروی تحقیق کن و یک موتوری که هم آب بکشد و هم چراغ [چراغ] بدهد قیمت بکن: بزرگ و کوچکت، هر کدام برای من بنویس که پول فرستاده خریداری نمایی؛ برای علی‌آباد خیلی لازم است.

باز هم قربانت.

مادرت

[۲۸/۲-۰۳۳-۸۲۵ الف]

۱۶

St. Francis Hotel

۲۷ دسامبر

مادر جانم را قربان می‌روم. این کاغذ را از سانفرانسیسکو که برای تعطیلی کریسمس رفته‌ام برایتان می‌فرستم. شهر بسیار زیبایی است و تا لوس‌لس [لس] آنجلس قریب ۶۰۰ الی ۷۰۰ کیلومتر فاصله دارد. عجلالتا دو سه روز است آمده‌ام و فردا پست [پس] فردا دوباره به لوس‌لس [لس] آنجلس بروا هم گشت. مژده بدم که اجازه آمدن من را به تهران بالاخره اعلیحضرت دادند ولی عجلالتا متفکر مانده‌ام که حالا برگردم یا برای اوّل بهار ولی برای آمدن شما شاه گفت که اعتبار [اعتبار] موجود نیست. می‌خواستم ببینم که اگر دانشکده افسری وضعیتش خوب است داخل آنجا شوم و

گر نه عجله زیادی در آمدن نخواهم داشت و، همان طوری که گفتم، ممکن است تا اول بهار و شاید تابستان اینجا باشم و بعد برگردم. از حال من بخواهید بحمدالله بد نیستم و عجالتاً روزها را به تماشای شهر می گذرانم. منصور (نخست وزیر) هم در مدرسه من می باشد و با من به سانفرانسیسکو آمده است، و در آن هتلی که عکسش هم روی این کاغذ است منزل داریم. هوای اینجا از روزی که آمده ایم مرتب باران می آید ولی با وجود اینها زیبا و قشنگ است. در اینجا طولانی ترین پلها که قریب ۷ کیلومتر است، می باشد و فوق العاده تماشایی است. انشاءالله به زودی از برای ایران آمدنم به شما خبر خواهم داد و انشاءالله طوری شود که ما دوباره به زودی به دیدار همدیگر برسیم و دوری و فراق برای همیشه برطرف بشود. انشاءالله تا آن موقع شما را به خدا می سپارم و به امید دیدار زود. از قول [مخدوش] رسانده و از آدمها احوال پرسی کنید.

قربان شما، پسر شما
غلامرضا پهلوی
[۳۰ - ۰۳۳ - ۸۲۵ الف]

۱۷

بنیاد تسلیح اخلاقی ایران^۱ Moral Re-Armament Iran
تهران tehran

۱۳۳۵/۱۰/۱

حضرت علیه عالیله ملکه توران امیر سلیمانی
با عرض سلام و تجدید ارادت. دوستان تسلیح اخلاقی همواره به تجدید ارادت مبادرت می ورزند به یاد خبر حضرت علیه هستند. به ضمیمه تبریک نامه آقای فرانسیس گلدین تقدیم می گردد.
با درود فراوان و آرزوهای قلبی برای سعادت و سلامت و موفقیت.

ارادتمند، ابوالفضل حاذقی
[۱ - ۵۲ - ۸۲۵ - الف]

۱۸

^۱ بنیاد تسلیح اخلاقی یک سازمان جهانی است که تحت نظر فراماسونها فعالیت علنی داشت. فعالیت آن در ایران از سال ۱۳۲۷ آغاز شد. مؤسس این سازمان دکتر بوخمن آلمانی است که اصول اولیه تشکیل این سازمان را چنین بیان می کند: ما دنیا را با اصول امانت، پاکدامنی، محبت و ترک خودخواهی تسخیر می کنیم. از ایرانیان سرشناسی که عضو این جمعیتند می توان از دکتر رضازاده شفق، علی اصغر حکمت، ابوالفضل حاذقی، دکتر چهارازی، سپهد نخجوان و ... نام برد.

به نام خدا

با کمال احترام از آقای حاج سید ذبیح‌الله ملک‌پور و بانو دعوت می‌شود در جلسه تسلیح اخلاقی که در روز یکشنبه ۱۴ آذر ساعت ۲۱۵ بعدازظهر در موزه ایران باستان تشکیل می‌شود سرافراز فرمایید. در پایان یک حلقه فیلم جالب تسلیح اخلاقی نمایش داده خواهد شد.

[۲۸ - ۵۲ - ۸۲۵الف]

۱۹

ابراهیم صهبا

۱۳۵۳/۳/۱۴

در مهمانی جناب آقای دکتر خردمند، سرکنسول محترم ایران در سانفرانسیسکو، که در حضور علیاحضرت ملکه توران و جماعتی از شیرمردان و شیرزنان^۱ تشکیل شده بود فی‌البداهه سروده شد و قرائت گردید:

امشب از عمر شبی شادانیم

جمع در بزمگه شیرانیم

افتخاری است نصیبم که کنون

در حضور «ملکه تورانیم»

همه از لطف «خردمند» امشب

در چنین بزم صفا مهمانیم

[امضاء:] ابراهیم صهبا

سانفرانسیسکو

[۱ - ۲۷ - ۸۲۵الف]

۲۰

^۱ جمعیتی است که مؤسس اصلی آن از فراماسونهای مشهور امریکاست. شعار اصلی و ظاهری این باشگاه خدمت به دیگران و از خودگذشتگی در خدمت اجتماع است. لاینز از فروردین ۱۳۳۶ در تهران تأسیس شد اعضای اصلی آن در ایران از فراماسونهای سرشناس بودند. قول مشهور این است که فراماسونها این باشگاه را به آزمایشگاهی برای انتخاب اعضای جدید فراماسون تبدیل کرده بودند. از افراد سرشناس این باشگاه می‌توان به محمدعلی بوذری، دکتر اسماعیل اردلان، حسین علاء، منصور امامی، ارباب گیو و ... اشاره کرد.

بانوی بزرگوار و سرور عزیزم، حضرت علیه ملکه توران

با عرض دستبوسی و معذرت از تأثر و تکدر خاطری که این دستخط برای آن وجود عزیز محترمه به بار می‌آورد، خودم را موظف می‌دانم که رونوشت شکایتی را که به ریاست بازرسی شاهنشاهی از آقای ذبیح‌الله ملک‌پور، همسر ناشایسته آن بانوی شاخص ایران، نموده‌ام به حضور حضرت علیه تقدیم دارم و به اطلاع برسانم که این شخص خدانشناس دروغگوی کلاهبردار چطور با صحنه‌سازی بنده را اغفال کرده و مال مردم را غصب نموده و چندین هزار تومان مرا متضرر کرده، چندین هزار تومان حق‌الزحمه بنده و چندین هزار تومان بیعانه حق‌الزحمه کارگران و رنگ‌کار مرا نپرداخته است و با بیش‌تری در جواب درخواست رسیدگی به حساب عقب افتاده، پس از چندین روز وقت، به بنده جواب می‌دهد نه کاری شما انجام دادید و نه خرجی کردید و جز چند لیوان آب خنک در منزل من خوردید نه چیزی آوردید و نه کاری کردید. استدعا دارم با تمام ناراحتی [ای] که خواندن نامه ضمیمه من برای سرکار علیه به وجود می‌آورد این زحمت را قبول فرموده و به بنده منت گذاشته و ملاحظه فرمایید که افتخار انتساب با خاندان جلیل سلطنت را برای چه کارهایی به کار می‌برند و چطور حق مردم را ضایع می‌کنند. باز هم با عرض دستبوس از این مزاحمت استدعای عفو دارم.

با تقدیم احترامات

پری مهنا

[۲ و ۱ - ۱ - ۲ - ۸۲۵ الف]

۲۱

محمد کیازند MOHAMMAD KIAZAND

مترجم رسمی وزارت دادگستری Amtlicher Dolmetscher

(زبان آلمانی)

ترجمه رسمی از زبان آلمانی به فارسی

قرارداد

بین

(۱) سرکار علیه خانم ملکه توران امیرسلیمانی - تهران - شمیران - خیابان پسیان شماره ۷۲ که ذیلاً سفارش‌دهنده

نامیده می‌شوند و

(۲) آقای مهندس رودلف بوک - معمار آزاده مقیم اشتوتگارت - الگا اشتراسه ۱۲۰ (آلمان غربی) که ذیلاً

سفارش‌گیرنده نامیده می‌شود.

پس از مذاکرات مفصلی که طرفین در ماه ژانویه ۱۹۷۵ در فرانکفورت و اشتوتگارت (آلمان غربی) به عمل

آوردند و پس از مشاهده محل ساختمان و اداء سایر توضیحات که در آن بنا بر تمایل سفارش‌دهنده و سفارش‌گیرنده

وکیل دعاوی ارنست اولریش والتر از ووپرتال (آلمان غربی) فریدریش انگلس آله ۱۵۹ و همچنین آقای ادهم

طهماسبی به عنوان واسطه شرکت نمودند قرارداد زیر بین طرفین منعقد می‌گردد:

ماده ۱

سفارش دهنده اجرای کامل ساختمان یک شهر را در زمین ملکی خود واقع در جنوب تهران در سمت شرق خط راه آهن تهران - ری به مساحت تقریباً ۰/۷ کیلومتر به سفارش گیرنده واگذار می‌کند. زمین مزبور در رهن نبوده و از طرف اشخاص ثالث ادعائی نسبت به آن وجود ندارد. سفارش دهنده ترتیبی خواهد داد که هر چه رونوشت اسناد و نقشه‌های ثبتی این زمین را در اختیار سفارش گیرنده گذارده شود.

ماده ۲

سفارش گیرنده متعهد می‌شود ظرف مدت چهار ماه پس از امضای این قرارداد نقشه‌های لازم ساختمانی را با مدل و توضیحات ساختمانی ارائه نماید. تهیه نقشه ساختمانی لازم با توجه به نظرات سفارش دهنده و رعایت مقررات ساختمانی شهرداری تهران به عهده سفارش گیرنده واگذار می‌شود ولی باید مسجدی که قبلاً از طرف سفارش دهنده ساخته شده به طور مجسم در نقشه شهر قرار بگیرد و همچنین جاده اتوبان که برنامه‌ریزی شده در نقشه منظور شود.

ماده ۳

همچنین طرفین قرارداد اتفاق نظر دارند که به منظور تأمین اعتبار لازم و فروش شرکتی تأسیس شود که در آن شرکت، سفارش دهنده زمین فوق‌الذکر را از قرار متر مربعی ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ ریال به عنوان سهم‌الشرکه خود قرار دهد.

ماده ۴

هرگونه تغییر یا تکمیل این قرارداد باید به صورت کتبی باشد.

[امضا] توران امیرسلیمانی

[امضا] مهندس رودلف بوکه معمار

[در حاشیه:]

توضیح اینکه تغییر قیمت (یعنی بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ ریال) در متن این موافقتنامه با توافق طرفین انجام گرفته است.

[۱ - ۳۲۱ - ۸۳۲ ض]

تاریخ ۲۵۳۶/۵/۱۸ خیلی محرمانه

سرکار علیه، بانو ملکه توران امیرسلیمانی

با عرض ادب و احترام، به طوری که قبلاً ضمن نامه خیلی محرمانه شماره ۴-۱۰۰/۲۴۸/م مورخ ۲۵۳۶/۲/۲۲ به استحضار رسانیده بود و بعداً نیز شخصا به وسیله تلفن موضوع و عکس‌العملهای غیرضروری موضوع را به وسیله آقای طهماسبی حضورتان توضیح دادم و آقای دکتر احمدعلی رجایی رایزن سفارت شاهنشاهی نیز در مذاکرات و گزارشهای تلفنی بعدی خود نظر این سفارت شاهنشاهی را به استحضار محترم رسانیده است، اینکه گروه مهندسان معمار آلمانی و آقای Petersen نماینده پارلمان آلمان مرتباً به این سفارت مراجعه و درخواست دارند که برای طرح و توضیح نظریات خود و یافتن راه‌حلی جهت تأمین و ترمیم هزینه‌هایی که در تهیه مقدمات پروژه ساختمان توران شهر متقبل شده‌اند براساس موافقت و وعده‌ای که فرموده‌اید و به آنها اطلاع داده شده است، وقتی را تعیین فرمایند. امیدوار است در این هفته طبق وعده‌ای که فرموده‌اند پس از مراجعت از مسافرت سوئیس هیئت مزبور را خواهند پذیرفت (و نماینده و مترجم فارت شاهنشاهی نیز طبق دستور محترم حضور خواهد یافت) و نظریات محترم را در صورت لزوم برای آنها تشریح خواهد کرد.

آنچه به نظر اینجانب می‌رسد آن است که در شرایط کنونی و روابط حسنه و نزدیکی که میان دو دولت و دو کشور وجود دارد چنانچه رویه‌ای اتخاذ گردد که حتی‌المقدور از دادن هرگونه بهانه تبلیغاتی و جنجالی به دست دشمنان کشور و عوامل منفی و فرصت‌طلب و مخرب خودداری شود از هر جهت به مصلحت و صلاح کشور می‌باشد. باتوجه به این اصل کلی اجازه می‌خواهد که توجه محترم را به حساسیت موضوع جلب و معطوف بدارد.

سفیر شاهنشاه آریامهر،

امیراصلان افشار

[۱ - ۶۲ - ۸۲۵ الف]

۲۳

دربار شاهنشاهی

تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۲۶

گزارش: هزینه پذیرایی جشن عروسی والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

۱. جمع بهای اجناس خریداری شده از بازار از قبیل
۲. جمع بهای میوه‌جات خریداری شده جهت سر
۳. جمع بهای شیرینی و آجیل، سیگار و غیره
۴. اجناس مصرفی از انبار
۵. » » مشروبات (ایرانی و خارجی)
۶. » » گل‌های خریداری شده
۷. دستمزد ۱۲ نفر آشپز کمکی که از خارج آورده
۸. متفرقه از قبیل تعمیر مسها، هیزم‌شکنی و غیره.

شده بود

میز و آبگیری